

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من تراث المحقق الحلبي والفاضل الآبي
في فقه القضا با ترجمه فارسي



تدوين و ترجمه:

حميد نيك فكر

مهدي رحيمي

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: محقق حلی، جعفر بن حسن، ۶۰۲ - ۶۷۶ق.
عنوان قراردادی	: شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام . فارسی - عربی. برگزیده نکات النهایه . فارسی - عربی . برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	: کشف الرموز فی شرح المختصر النافع . فارسی - عربی . فارسی / من تراث المحقق الحلی والفاضل الآبی فی فقه القضاء با ترجمه فارسی / مولف [صحیح: گردآورنده و مترجم] حمید نیک فکر، مهدی رحیمی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۱ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۳۱-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: زبان: فارسی - عربی.
یادداشت	: کتاب حاضر برگزیده‌ای از کتاب‌های «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام» و «نکت النهایه» تألیف محقق حلی و کتاب «کشف الرموز فی شرح المختصر النافع» حسن بن ابی طالب آبی است.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع	: قضاوت (فقه) * Judgment (Islamic law) فقه جعفری -- قرن ۷ق. * Islamic law, Ja'fari -- 13th century
شناسه افزوده	: آبی، حسن بن ابی طالب، قرن ۷ ق.
شناسه افزوده	: نیک فکر، حمید، ۱۳۶۱ -، گردآورنده، مترجم
شناسه افزوده	: رحیمی، مهدی، ۱۳۶۴ -، گردآورنده، مترجم
رده بندی کنگره	: BP1۹۵/۱
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۷۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۳۰۴۱۳۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

نام کتاب	: من تراث المحقق الحلی و الفاضل الآبی فی فقه القضاء با ترجمه فارسی
ناشر	: چتر دانش
تدوین و ترجمه	: حمید نیک فکر - مهدی رحیمی
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۴۰۲
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۳۱-۳
قیمت	: ۱۲۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منیری جاوید (ردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه‌ی حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصفه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

فهرست

محقق حلی.....	٧
کتاب "شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام".....	٨
کِتَابُ الْقَضَاءِ.....	٨
[النَّظَرُ الْأَوَّلُ: فِي الصِّفَاتِ.....	٨
النَّظَرُ الثَّانِي: فِي الْأَدَابِ.....	١٧
[وَالْأَدَابُ الْمُسْتَحَبَّةُ].....	١٧
وَالْأَدَابُ الْمَكْرُوهَةُ.....	٢١
النَّظَرُ الثَّلَاثُ: فِي كَيْفِيَّةِ الْحُكْمِ.....	٣١
[الْمَقْصَدُ الْأَوَّلُ: فِي وَطَائِفِ الْحَاكِمِ.....	٣١
الْمَقْصَدُ الثَّانِي: فِي مَسَائِلَ مُتَعَلِّقَةٍ بِالذَّعْوَى وَ هِيَ خَمْسٌ.....	٣٤
الْمَقْصَدُ الثَّلَاثُ: فِي جَوَابِ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ وَهُوَ: إِمَّا إِقْرَارٌ أَوْ إنْكَارٌ أَوْ سَكُوتٌ.....	٣٦
الْمَقْصَدُ الرَّابِعُ: فِي كَيْفِيَّةِ الْإِسْتِخْلَافِ.....	٤٤
[الْبَحْثُ الْأَوَّلُ: فِي الْيَمِينِ.....	٤٤
الْبَحْثُ الثَّانِي: فِي يَمِينِ الْمُنْكَرِ وَ الْمُدَّعَى.....	٤٨
الْبَحْثُ الثَّلَاثُ: فِي الْيَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ.....	٥٥
خَاتِمَةٌ.....	٦٢
[الْفَصْلُ الْأَوَّلُ: فِي كِتَابِ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ.....	٦٢
الْفَصْلُ الثَّانِي: فِي لَوَاحِقٍ مِنْ أَحْكَامِ الْقِسْمَةِ.....	٧٢
أَمَّا الْأَوَّلُ.....	٧٢
الثَّانِي: فِي الْمَقْسُومِ.....	٧٤
الثَّلَاثُ: فِي كَيْفِيَّةِ الْقِسْمَةِ بِالْحَصَصِ.....	٧٦
الرَّابِعُ: فِي اللُّوَاحِقِ وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ.....	٨٤
النَّظَرُ الرَّابِعُ: فِي أَحْكَامِ الذَّعْوَى.....	٨٦

٨٦	الفصل الأول: في المدعى
٩٠	الفصل الثاني: في التوصل إلى الحق
٩٣	المقصد الأول: في الاختلاف في دعوى الأملاك
١٠١	المقصد الثاني: في الاختلافات في العقود
١١٧	المقصد الثالث: في دعوى المواريث
١٢٠	المقصد الرابع: في الاختلاف في الولد
١٢٢	كتاب "نكت النهاية - النهاية و نكتها"
١٢٢	كتاب القضايا و الأحكام
١٢٢	«١» باب آداب القضاء و ما يجب أن يكون القاضي عليه من الأحوال
١٣٣	«٢» باب سماع البيّنات و كيفية الحكم بها و أحكام القرعة
١٣٩	«٣» باب كيفية الاستخلاف
١٤٣	«٤» باب جامع في القضايا و الأحكام
١٥٧	كتاب «كشف الرموز في شرح مختصر النافع»
١٥٧	كتاب القضاء
١٥٧	أو النظر الأول: في الصفات
١٦٣	النظر الثاني: في الآداب
١٧٠	النظر الثالث: في كيفية الحكم
١٧٠	المقصد الأول: في وظائف الحاكم، و هي أربع
١٧١	المقصد الثاني: في جواب المدعى عليه
١٧٩	المقصد الثالث: في كيفية الاستخلاف
١٨٥	النظر الرابع: في الدعوى

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ سَيِّمًا خَاتَمِهِمْ وَ أَفْضَلِهِمْ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ

کتاب حاضر از مجموعه کتاب‌هایی است که مشتمل‌اند بر ترجمه و توضیح باب القضاء از کتب فقهای امامیه از قرن چهارم هجری تا ابتدای قرن یازدهم.

ترجمه‌ای که اکنون در اختیار شماست، دارای امتیازاتی است که آن را از سایر شروح و ترجمه‌ها تالیف شده در این باب متمایز می‌سازد. این امتیازات عبارتند از:

۱. ترجمه‌ای روان، همراه با توضیحات تکمیلی و مثال‌هایی که در داخل قلاب‌ها "[]" ارائه شده است تا مراد مولفان به بهترین شکل ممکن، واضح گردد.

۲. متن ترجمه فارسی، مورد ویراست ادبی قرار گرفته و اشتباهات املائی، دستوری و ساختاری به حداقل ممکن، کاهش یافته است.

۳. در برخی موارد، از مطابقت کامل و تحت اللفظی ترجمه فارسی با متن اصلی عربی اجتناب شده به ترتیبی که ترجمه فارسی با تقدیم و تأخیر از عبارت عربی آورده شده، تا مراد مولفان، بهتر، واضح شود.

از تمامی دانش پژوهان گرامی استدعا می‌نماییم که پس از مطالعه این کتاب، نظرات عالمانه خود را به نگارندگان انتقال دهند تا در صورت لزوم در چاپ‌های بعدی اشکالات و ایرادات احتمالی مرتفع گشته و قابلیت بهره‌مندی از این مجموعه بیش از گذشته برای مخاطبان فراهم شود.

پست الکترونیکی: a2sahid@yahoo.com

محقق حلی

ولادت

شیخ نجم‌الدین جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید هذلی حلی (۶۰۲-۶۷۶ ق)، معروف به محقق حلی، فقیه، اصولی شیعه. «شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام»، مشهورترین تألیف محقق حلی و شاید مشهورترین کتاب فقه شیعه است. در سال ۶۰۲ هجری قمری در شهر حله به دنیا آمده است. وقتی کلمه «محقق» را بدون قرینه و نشانه‌ای در میان فقها ذکر می‌کنند، مراد محقق حلی است.

اساتید و شاگردان

برخی از استادانی که وی از آنها به‌رمند شده است عبارتند از: پدرش (شمس‌الدین حسن حلی)، سید مجدالدین علی بن حسن عریضی، ابوحامد نجم الإسلام محمد حلبی، ابن نما حلی.

برخی از شاگردان وی عبارتند از: علامه حلی، عزالدین، حسن بن ابی طالب یوسفی، صاحب کشف الرموز، سید عبدالکریم بن احمد بن طاوس،

آثار

برخی از مهمترین آثار وی عبارتند از: التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، المسلك فی اصول الدین، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، المختصر النافع فی فقه الامامیه.

وفات

وی در سال ۶۷۶ هجری قمری در سن ۷۴ سالگی بدرود حیات گفت و در نجف یا حله مدفون گردید.

کتاب "شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام"

کتاب الْقَضَاءِ

وَ النَّظْرُ فِي صِفَاتِ الْقَاضِي وَ آدَابِهِ وَ كَيْفِيَّةِ الْحُكْمِ وَ أَحْكَامِ الدَّعَاوِي.

[النَّظْرُ] الْأَوَّلُ: فِي الصِّفَاتِ

۱. وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ: الْبُلُوغُ وَ كَمَالُ الْعَقْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَدَالَةُ وَ طَهَارَةُ الْمَوْلِدِ وَ الْعِلْمُ وَ الذُّكُورَةُ.
۲. فَلَا يَنْعَقِدُ الْقَضَاءُ: لِصَبِيٍّ، وَ لَا مُرَاهِقٍ، وَ لِكَافِرٍ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَهْلًا لِأَمَانَةٍ، وَ كَذَا الْفَاسِقِ.
۳. وَ يَدْخُلُ فِي ضَمَنِ الْعَدَالَةِ، إِشْتِرَاطُ الْأَمَانَةِ، وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى فِعْلِ الْوَاجِبَاتِ.
۴. وَ لَا يَنْعَقِدُ الْقَضَاءُ: لِوَلَدِ الزَّانَا مَعَ تَحَقُّقِ حَالِهِ، كَمَا لَا تَصِحُّ إِمَامَتُهُ وَ لَا شَهَادَتُهُ فِي الْأَشْيَاءِ الْجَلِيلَةِ.



کتاب قضاوت^۲

بحث در صفات قاضی و آداب قضاوت و کیفیت حکم کردن و احکام نزاعها است.

[بحث] اول: صفات قاضی

۱. در قاضی شرط است که بالغ باشد. عقل کامل داشته باشد. ایمان و عدالت و حلال زاده بودن و آگاهی و علم و مرد بودن شرط است.
۲. بنابراین، قضاوت از جانب کودک و دیوانه و کافر صحیح نیست، چون کافر، اهلیت امانت داری ندارد، همچنین از جانب شخص فاسق هم صحیح نیست.
۳. و امانت دار بودن و رعایت انجام واجبات، داخل در شرط عدالت می شود.
۴. و قضاوت از جانب شخصی که زنا زاده است در صورتی که ولد الزنا بودنش ثابت گردد، منعقد نمی شود، همچنان که امام جماعت بودن و شاهد بودن در چیزهای بزرگ از جانب او صحیح نیست.

۱. محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مصحح: عبد الحسین محمدعلی بقال، قم، مؤسسه اسماعیلیان، دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.

۲. قضاة در لغت به معنای حکم است و در عرف به معنای ولایت شرعی بر حکم دادن و مصالح عامه است

۵. وَ كَذَا لَا يَنْعَقِدُ لِغَيْرِ الْعَالِمِ الْمُسْتَقِلِّ بِأَهْلِيَّةِ الْفَتْوَى، وَلَا يَكْفِيهِ فِتْوَى الْعُلَمَاءِ، وَ لَا بَدَأَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِجَمِيعِ مَا وَليَهُ. وَ يَدْخُلُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ ضَابِطًا، فَلَوْ غَلَبَ عَلَيْهِ النَّسِيَانُ لَمْ يَجْزُ نَصْبُهُ.

۶. وَ هَلْ يُشْتَرَطُ عَلَيْهِ بِالْكِتَابَةِ؟ فِيهِ تَرَدُّدٌ، نَظْرًا إِلَى اخْتِصَاصِ النَّبِيِّ ﷺ بِالرَّئِيسَةِ الْعَامَّةِ، مَعَ خُلُوهِ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ مِنَ الْكِتَابَةِ وَ الْأَقْرَبِ اشْتِرَاطُ ذَلِكَ لِمَا يَضْطَرُّهُ إِلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي لَا تَتَيَسَّرُ لِغَيْرِ النَّبِيِّ ﷺ بِدُونِ الْكِتَابَةِ.

۷. وَ لَا يَنْعَقِدُ الْقَضَاءُ: لِلْمَرْأَةِ وَإِنْ اسْتُكْمِلَتِ الشَّرَاطُ.

وَ فِي انْعِقَادِ قَضَاءِ الْأَعْمَى تَرَدُّدٌ، أَظْهَرُهُ أَنَّهُ لَا يَنْعَقِدُ، لِافْتِقَارِهِ إِلَى التَّمْيِيزِ بَيْنَ الْخُصُومِ، وَ تَعَدُّرِ ذَلِكَ مَعَ الْعَمَى إِلَّا فِيمَا يَقِلُّ.



۵. همچنین قضاوت کردن از جانب شخصی که مستقلاً عالم نباشد^۱ و اهلیت فتوی دادن نداشته باشد، صحیح نیست. و اینکه فتوای علمای را اعمال کند کافی نیست، و حتماً باید نسبت به آنچه برعهده گرفته است آگاه باشد، و داخل در این صفت می شود اینکه ضابط باشد. بنابراین اگر فراموشی بر او غالب باشد جایز نیست او را منصوب کرد.

۶. و آیا شرط است که نوشتن هم بدانند؟ در این مورد جای تردید است. چراکه پیامبر مکرم اسلام ﷺ با اینکه در ابتدای پیامبری اش نوشتن نمی دانست ریاست عامه داشتند، ولی نظر بهتر این است که علم به نوشتن شرط است، چرا که قاضی به انجام کارهایی مجبور می شود که بدون نوشتن برای شخصی غیر از پیامبر ﷺ میسر نیست.

۷. و قضاوت برای زن؛ حتی اگر همه ی شرایط را داشته باشد منعقد نمی گردد. و در مورد انعقاد قضاوت شخص کور جای تردید است. و نظر بهتر این است که منعقد نمی گردد؛ چرا که قاضی نیاز دارد که طرفین دعوا را تمییز و تشخیص دهد و این کار جز در موارد اندک، از جانب شخص کور امکان ندارد.

۱. عالم در اینجا یعنی کسی که در فتوایش از فقهای دیگر تقلید نکند بلکه خودش مجتهد باشد.

۸. وَ هَلْ يُشْتَرَطُ الْحَرِيَّةُ؟ قَالَ فِي الْمُبْسُوطِ: نَعَمْ، وَالْأَقْرَبُ أَنَّهُ لَيْسَ شَرْطًا.

وَ هُنَا مَسَائِلُ:

الأولى: يُشْتَرَطُ فِي ثُبُوتِ الْوَلَايَةِ إِذْنُ الْإِمَامِ عليه السلام أَوْ مَنْ فَوَّضَ إِلَيْهِ الْإِمَامُ.

۹. وَ لَوْ اسْتَقْضَى أَهْلُ الْبَلَدِ قَاضِيًا، لَمْ تَثْبُتْ وَلَايَتُهُ. نَعَمْ، لَوْ تَرَاضَى خَصْمَانِ بَوَاحِدٍ مِنَ الرَّعِيَّةِ، وَ تَرَاغَا إِلَيْهِ، فَحَكَمَ بَيْنَهُمَا لَزِمَهُمَا الْحُكْمُ، وَ لَا يُشْتَرَطُ رِضَاهُمَا بَعْدَ الْحُكْمِ. وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ مَا يُشْتَرَطُ فِي الْقَاضِي الْمُنْصُوبِ عَنِ الْإِمَامِ، وَ يَعُمُّ الْجَوَازُ كُلَّ الْأَحْكَامِ.



۸. و آیا آزاد بودن هم شرط است؟ شیخ طوسی در کتاب [المبسوط] گفته: بله، شرط است. ولی نظر بهتر این است که شرط نیست.

چند مسأله در احکام قاضی

مسئله اول: در ثابت شدن ولایت قاضی، اذن امام معصوم علیه السلام یا کسی که امام او را منصوب کرده [مثل والی امام و نائب خاص امام یا نائب عام امام] شرط است.

۹. و اگر اهل شهر، کسی را به عنوان قاضی طلب کند، ولایت او ثابت نمی‌گردد. بله، اگر دو طرف دعوا به شخصی از مردم رضایت دهند، و دعوی خود را به نزد او ببرند، و او بین آنها حکم کند بر آن دو لازم است که به آن حکم عمل کنند، و شرط نیست که آن دو، بعد از حکم کردن آن شخص هم راضی باشند. و بر چنین شخصی هر آنچه بر قاضی نصب شده از طرف امام شرط بود [مثل عدالت و اجتهاد و مرد بودن و...] در مورد او هم شرط است. و این جواز قضاوت شامل همه احکام می‌شود.

۱۰. وَ مَعَ عَدَمِ الْإِمَامِ، يُنْفَذُ قَضَاءُ الْفَقِيهِ مِنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليه السلام الْجَامِعِ لِلصِّفَاتِ الْمَشْرُوطَةِ فِي التَّقْوَى، لِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «فَجَعَلُوهُ قَاضِيًا، فَإِنِّي جَعَلْتُهُ قَاضِيًا، فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ» وَ لَوْ عَدَلَ وَ الْحَالُ هَذِهِ إِلَى قُضَاةِ الْجَوْرِ كَانَ مُخْطِئًا.

۱۱. الثَّانِيَّةُ: تَوَلَّى الْقَضَاءَ مُسْتَحَبٌّ، لِمَنْ يَثِقُ مِنْ نَفْسِهِ بِالْقِيَامِ بِشَرَائِطِهِ، وَ رَبَّمَا وَجَبَ. وَ وَجُوبُهُ عَلَى الْكِفَايَةِ، وَ إِذَا عَلِمَ الْإِمَامُ أَنَّ بَدَأَ حَالَ مَنْ قَاضٍ، لَزِمَهُ أَنْ يَبْعَثَ لَهُ. وَ يَأْتُمُّ أَهْلَ الْبَلَدِ بِالِاتِّفَاقِ عَلَى مَنْعِهِ، وَ يَحِلُّ قِتَالُهُمْ طَلَبًا لِلْإِجَابَةِ.

۱۲. وَ لَوْ وُجِدَ مَنْ هُوَ بِالشَّرَائِطِ فَأَمْتَنَعَ لَمْ يُجْبَرْ مَعَ وُجُودِ مِثْلِهِ. وَ لَوْ لَزِمَهُ الْإِمَامُ، قَالَ فِي الْخِلَافِ: لَمْ يَكُنْ لَهُ الْإِمْتِنَاعُ لِأَنَّ مَا يُلْزِمُ بِهِ الْإِمَامُ وَاجِبٌ. وَ نَحْنُ نَمْنَعُ الْإِلْزَامَ، إِذِ الْإِمَامُ لَا يُلْزِمُ بِمَا لَيْسَ لَزِيمًا. أَمَّا لَوْ لَمْ يُوْجَدْ غَيْرُهُ، تَعَيَّنَ هُوَ، وَ لَزِمَهُ الْإِجَابَةُ.



۱۰. و در صورت فقدان امام معصوم عليه السلام قضاوت فقیهی از فقهای اهل بیت عليه السلام که حائز همه‌ی صفات شرط شده در فتوا باشد نافذ است، به دلیل این فرمایش امام صادق عليه السلام که فرمودند: «فاجعلوه قاضياً فانی جعلته قاضياً، فتحاكموا اليه». [پس او را قاضی قرار دهید که من او را به عنوان قاضی قرار دادم پس به نزد او قضاوت و حکم رانی را ببرید] و اگر با وجود چنین شرایطی، کسی به نزد قضات ظالم برود، خطا کار است. ۱۱. مسئله دوم: عهده‌دار شدن قضاوت برای کسی که به خود اطمینان دارد که بتواند آن را برپا دارد، و شرایط آن را دارا باشد، مستحب است، و چه بسا واجب هم بشود. و وجوب آن وجوب کفایی است، و هنگامی که امام عليه السلام بداند سرزمینی از داشتن قاضی محروم است، بر او لازم است که شخصی را به آنجا بفرستد. و اهل آن سرزمین در صورتی که مانع آن شخص [منسوب از طرف امام] شوند همگی گنهکارند، و جایز است که با آن شهر جنگ شود تا راضی به آن حکمرانی گردند.

۱۲. و اگر کسی که شرایط قضاوت را دارا است پیدا شود اما امتناع ورزد؛ در صورتی که یکی مثل او پیدا شود، او مجبور به انجام قضاوت نمی‌گردد. و اگر امام معصوم عليه السلام او را وادار به قضاوت کند، شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» گفته: او حق ندارد امتناع ورزد، زیرا کاری که امام، انسان را وادار کند، انجام آن بر او، واجب می‌شود. ولی ما این نوع الزامی را منع می‌کنیم چرا که امام معصوم، کاری را که لازم نیست بر شخص اجبار نمی‌کند. اما اگر شخصی غیر از او [برای انجام قضاوت] وجود نداشته باشد، این کار بر او متعین می‌گردد، و بر او واجب است که [فرمان امام را] اجابت کند.

۱۳. وَ لَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ الْإِمَامُ، وَجَبَ أَنْ يُعْرِفَ نَفْسَهُ، لِأَنَّ الْقَضَاءَ مِنْ بَابِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ. وَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَبْدُلَ مَا لَيْلِي الْقَضَاءَ؟ قِيلَ: لَا، لِأَنَّهُ كَالرِّشْوَةِ.

۱۴. الثَّلَاثَةُ: إِذَا وَجِدَ اثْنَانِ مُتَّفَاوَتَانِ فِي الْفُضِيلَةِ مَعَ إِسْتِكْمَالِ الشَّرَائِطِ الْمُعْتَبَرَةِ فِيهِمَا، فَإِنَّ قَلْدَ الْأَفْضَلِ جَازٍ. وَ هَلْ يَجُوزُ الْعُدُولُ إِلَى الْمَفْضُولِ؟ فِيهِ تَرَدُّدٌ، وَ الْوَجْهُ الْجَوَازُ، لِأَنَّ خِلَلَهُ يَنْجَبِرُ بِنَظَرِ الْإِمَامِ.

۱۵. الرَّابِعَةُ: إِذَا أَدِنَ لَهُ الْإِمَامُ فِي الْإِسْتِخْلَافِ، جَازٍ. وَ لَوْ مَعَ لَمْ يَجُزْ. وَ مَعَ إِطْلَاقِ التَّوَلِيَةِ، إِنْ كَانَ هُنَاكَ أَمَارَةٌ تَدُلُّ عَلَى الْإِذْنِ، مِثْلُ سَعَةِ الْوَلَايَةِ الَّتِي لَا تَضْبِطُهَا الْيَدُ الْوَاحِدَةُ، جَازَ الْإِسْتِنَابَةُ وَ إِلَّا فَلَا، اسْتِنَادًا إِلَى أَنَّ الْقَضَاءَ مَوْقُوفٌ عَلَى الْإِذْنِ.



۱۳. و اگر امام او را نمی‌شناخت، [علمش را نسبت به او اظهار نکرده بود] واجب است که خودش را به امام معرفی کند، چرا که قضاوت کردن از باب امر به معروف است. و آیا جایز است که مالی را خرج کند تا منصب قضاوت را بگیرد؟ یک نظر این است که جایز نیست، چرا که این کار مثل رشوه دادن است.

۱۴. مسئله سوم: اگر دو نفر که در فضیلت [و اهلیت قضاوت] با هم متفاوت باشند، و شرایط معتبر در هر دوی آن‌ها کامل باشد، یافت شوند، در این صورت اگر [امام] شخص بافضیلت‌تر را مشخص بنماید، این کار جایز است. و آیا جایز است امام، آن شخصی را که فضیلتش کمتر است برگزیند؟ در این مورد جای تردید است. نظر بهتر این است که: جایز است، چرا که ضعف او با نظر امام علیه السلام جبران می‌گردد [اینکه امام او را تعیین فرمود جبران ضعف فضیلت او می‌شود].

۱۵. مسئله چهارم: اگر امام معصوم به قاضی اجازه دهد که کسی را به‌عنوان خلیفه و جانشین خودش تعیین کند این کار برای قاضی جایز است. و اگر امام او را از این کار منع کند تعیین جانشین جایز نیست. و اگر ولایت او را مطلق گذارد، در این صورت اگر نشانه‌ای باشد که امام به او اذن داده [که برای خودش جانشین تعیین کند]، مثل اینکه ولایت او بر سرزمین پهناوری باشد که نمی‌توان به‌تنهایی بر همه‌ی آن مسلط گردید، در این صورت جایز است نایب بگیرد و در غیر این صورت جایز نیست، چرا که قضاوت امری است که متوقف بر اذن [از طرف امام] است.

۱۶. الْخَامِسَةُ: إِذَا وَلَّى مَنْ لَا يَتَعَيَّنُ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ، فَإِنْ كَانَ لَهُ كِفَايَةٌ مِنْ مَالِهِ، فَلَا فُضْلَ أَنْ لَا يَطْلُبَ الرِّزْقَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ. وَ لَوْ طَلَبَ جَازًا، لِأَنَّهُ مِنْ الْمَصَالِحِ.

۱۷. وَإِنْ تَعَيَّنَ لِلْقَضَاءِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كِفَايَةٌ، جَازَ لَهُ أَخْذُ الرِّزْقِ. وَإِنْ كَانَ لَهُ كِفَايَةٌ، قِيلَ: لَا يَجُوزُ لَهُ أَخْذُ الرِّزْقِ، لِأَنَّهُ يُؤَدِّي فَرَضًا. أَمَّا لَوْ أَخَذَ الْجُعْلَ مِنَ الْمُتَحَاكِمِينَ، فَفِيهِ خِلَافٌ، وَ الْوَجْهُ التَّفْصِيلُ.

۱۸. فَمَعَ عَدَمِ التَّعْيِينِ وَ حُصُولِ الضَّرُورَةِ، قِيلَ: يَجُوزُ، وَ الْأُولَى الْمَنْعُ، وَ لَوْ اخْتَلَّ أَحَدُ الشَّرْطَيْنِ، لَمْ يَجْزُ.

۱۹. وَ أَمَّا الشَّاهِدُ فَلَا يَجُوزُ لَهُ أَخْذُ الْأُجْرَةِ، لِتَعْيِينِ الْإِقَامَةِ عَلَيْهِ مَعَ التَّمَكُّنِ.



۱۶. مسئله پنجم: اگر کسی که قضاوت بر او واجب نگردیده، متولی قضاوت گردد، در این صورت اگر به قدری مال دارد که برای مخارجش کافی باشد بهتر است از بیت المال طلب روزی نکند. و اگر طلب هم بکند جایز است، چرا که کار قضاوت از مصلحت‌های [جامعه] است.

۱۷. و اگر برای قضاوت معین گردد [بر او واجب عینی گردد] و به مقدار نیازش اموال نداشته باشد، جایز است که از بیت المال روزی اش را بگیرد. و اگر توان مالی خوبی دارد، گفته شده: بر او جایز نیست از بیت المال روزی بگیرد، چراکه او یک واجب شرعی را انجام داده است. و اگر از دو طرف دعوا جعل^۱ دریافت کند، این کار محل اختلاف است، و نظر بهتر این است که تفصیل دهیم.

۱۸. در صورتی که قاضی بر امر قضاوت متعین نشده باشد [و شخص دیگری مثل او باشد] و آن قاضی به آن مال نیاز داشته باشد، یک نظر این است که جایز است. و بهتر است گفته شود جایز نیست. و اگر یکی از آن دو شرط مفقود باشد، جایز نیست.

۱۹. اما شخصی که شاهد می‌شود جایز نیست [برای ادای شهادت] اجرت بگیرد. چراکه در صورت توانایی، اقامه‌ی شهادت بر او واجب عینی می‌گردد.

۱. یعنی مالی را که آن دو به اختیار خودشان برای قاضی قرار می‌دهند.

۲۰. وَ يَجُوزُ لِلْمُؤَدَّنِ وَالْقَاسِمِ وَ كَاتِبِ الْقَاضِي وَ الْمُتَرْجِمِ وَ صَاحِبِ الدِّيَّانِ وَ وَالِي بَيْتِ الْمَالِ، أَنْ يَأْخُذُوا الرِّزْقَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ، لِأَنَّهُ مِنَ الْمَصَالِحِ. وَ كَذَا مِنْ يَكِيلُ لِلنَّاسِ وَ يَزُنُّ وَ مَنْ يُعَلِّمُ الْقُرْآنَ وَ الْأَدَابَ.

۲۱. السَّادِسَةُ: تَثَبُّتُ وِلَايَةِ الْقَاضِي بِالِاسْتِفَاضَةِ. وَ كَذَا يَثْبُتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ: النَّسَبُ، وَ الْمَلِكُ الْمُطْلَقُ، وَ الْمَوْتُ، وَ النِّكَاحُ وَ الْوَقْفُ، وَ الْعِتْقُ. وَ لَوْ لَمْ يَسْتَفِضْ إِمَّا لِبُعْدِ مَوْضِعِ وِلَايَتِهِ عَنِ مَوْضِعِ عَقْدِ الْقَضَاءِ لَهُ، أَوْ لِعَيْرِهِ مِنَ الْأَسْبَابِ، اشْهَدَ الْإِمَامُ - أَوْ مَنْ نَصَبَهُ الْإِمَامُ - عَلَى وِلَايَتِهِ شَاهِدَيْنِ، بِصُورَةٍ مَا عَهَدَ إِلَيْهِ. وَ سَيَّرَهُمَا مَعَهُ لِيَشْهَدَا لَهُ بِالْوَلَايَةِ. وَ لَا يَجِبُ عَلَى أَهْلِ الْوَلَايَةِ قَبُولُ دَعْوَاهُ، مَعَ عَدَمِ الْبَيِّنَةِ، وَ إِنْ شَهِدَتْ لَهُ الْأَمَارَاتُ، مَا لَمْ يَحْصُلِ الْيَقِينُ.



۲۰. و بر مؤذن و تقسیم کننده‌ی [بیت المال] و نویسنده‌ی قاضی و مترجم و صاحب دفتری [که اسامی سپاه و قاضیان در آن ثبت است] و محافظ بیت‌المال، جایز است که از بیت‌المال روزی بگیرند، چراکه این کارها از مصالح جامعه است. همچنین بر کسی که برای مردم پیمانان می‌زند و وزن می‌کند و کسی که قرآن و آداب قرآنی یاد می‌دهد جایز است [که از بیت المال روزی بخورد]

۲۱. مسئله ششم: ولایت قاضی با استفاضه [شیوعی که غالباً منجر به اطمینان و سکون نفس می‌شود] ثابت می‌گردد. همچنین نَسَب [اشخاص، که مثلاً فلانی پسر فلانی است] و اصل ملکیت و مرگ و نکاح و وقف و آزاد بودن، با استفاضه ثابت می‌شود. و اگر [ولایت قاضی] یا به جهت دوری مکان ولایتش از مکانی که قضاوت برای او منعقد گردیده و یا به علت دیگری، مستفیض و شایع نباشد، در این صورت امام معصوم یا کسی که امام او را [به عنوان نائب خودش] نصب کرده بر ولایت آن قاضی به صورت آنچه که بر او پیمان گرفته، دو شاهد می‌گیرد. و آن دو شاهد را با آن قاضی روانه می‌کند تا به ولایتش شهادت دهند. و در صورت فقدان شاهد [بیینه] تا وقتی که یقین و اطمینان حاصل نشده بر اهل آن ولایت، واجب نیست که ادعای او را قبول کنند، هر چند امارات [نشانه‌ها] شاهد بر [ادعای] او باشد.

۲۲. السَّابِعَةُ: يَجُوزُ نَصَبُ قَاضِيَيْنِ فِي الْبَلَدِ الْوَاحِدِ، لِكُلِّ مِنْهُمَا جِهَةٌ عَلَيَّ إِفْرَادِهِ.

وَ هَلْ يَجُوزُ التَّشْرِيكُ بَيْنَهُمَا فِي الْوِلَايَةِ الْوَاحِدَةِ؟

قِيلَ: بِالْمَنْعِ حَسْمًا لِمَادَّةِ اخْتِلَافِ الْعَرِيمِيِّينَ فِي الْإِخْتِيَارِ. وَ الْوَجْهُ الْجَوَازُ لِأَنَّ الْقَضَاءَ نِيَابَةً تَتَّبَعُ اخْتِيَارَ الْمُنُوبِ.

۲۳. الثَّامِنَةُ: إِذَا حَدَّثَ بِهِ مَا يَمْنَعُ الْإِنْعِقَادَ، انْعَزَلَ وَ إِن لَمْ يَشْهَدْ الْإِمَامُ بَعَزْلَهُ، كَالْجُنُونِ أَوْ الْفَسِقِ. وَ لَوْ حَكَمَ، لَمْ يَنْفُذْ حُكْمَهُ وَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُعْزَلَ اقْتِرَاحًا؟ الْوَجْهُ: لَا، لِأَنَّ وِلَايَتَهُ اسْتَقَرَّتْ شَرْعًا فَلَا تَرُورُ تَشْهِيًا. أَمَا لَوْ رَأَى الْإِمَامُ أَوْ النَّائِبُ عَزْلَهُ لَوَجْهٍ مِنْ وَجْهِ الصَّالِحِ، أَوْ لَوْجُودِ مَنْ هُوَ أْتَمُّ مِنْهُ نَظْرًا، فَإِنَّهُ جَائِزٌ مَرَاعَاةً لِلْمَصْلَحَةِ.



۲۲. مسئله هفتم: جایز است که دو قاضی در یک شهر نصب شود، به طوری که هر یک از آنها به تنهایی در جهت خاصی عمل کنند. [مثلاً یکی در حقوق مدنی قضاوت کند و دیگری در حقوق جزا یا یکی قبل از ظهر قضاوت کند و دیگری بعد از ظهر]

آیا جایز است یک نوع ولایت بین آن دو مشترک باشد؟

گفته شده: که جایز نیست چرا که باید سبب اختلاف که در نتیجه‌ی اختیار هر یک از طرفین دعوا نسبت به یک قاضی به وجود می‌آید از بین برود. اما نظر بهتر این است که جایز است، چرا که قضاوت نوعی نیابت و تابع اختیار منوب عنه [که در اینجا طرفین دعوا باشند] است.

۲۳. مسئله هشتم: اگر حادثه‌ای رخ دهد که مانع از انعقاد [ولایت برای قاضی] باشد، آن قاضی عزل می‌گردد؛ هر چند امام برای عزل او شاهد نگیرد، مثلاً دیوانه شود یا فاسق گردد. و اگر آن قاضی حکمی کرده باشد، آن حکم نافذ نیست، آیا به صورت طرح پیشنهادی [بدون اینکه آن موانع برایش حادث گردد] جایز است که عزل گردد؟ نظر بهتر این است که خیر، چرا که ولایت او شرعاً مستقر گردیده است. سپس بی‌دلیل از بین نمی‌رود. اما اگر امام یا نایب امام به خاطر مصلحتی یا به این دلیل که شخصی از او صاحب نظرتر وجود دارد، او را عزل کند، این کار به دلیل مراعات مصلحت [جامعه] جایز است.

۲۴. النَّاسِعَةُ: إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ الشَّيْخُ ع: الَّذِي يُفْتَضِيهِ مَذْهَبُنَا نِعْزَالُ الْقَضَاةِ أَجْمَعُ. وَقَالَ فِي الْمَبْسُوطِ: لَا يَنْعَزِلُونَ لِأَنَّ وَلَايَتَهُمْ تَثَبَّتْ شَرْعًا فَلَا تَزُولُ بِمَوْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْأَوَّلُ أَشْبَهُ.

۲۵. وَلَوْ مَاتَ الْقَاضِي الْأَصْلِي، لَمْ يَنْعَزِلِ النَّائِبُ عَنْهُ، لِأَنَّ الْإِسْتِنَابَةَ مَشْرُوطَةٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالِنَائِبُ عَنْهُ كَالنَّائِبِ عَنِ الْإِمَامِ، فَلَا يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ الْوَاسِطَةِ، وَالْقَوْلُ بِإِنْعِزَالِهِ أَشْبَهُ.

۲۶. الْعَاشِرَةُ: إِذَا اقْتَضَتْ الْمَصْلَحَةُ تَوَلِيَّةَ مَنْ لَمْ يَسْتَكْمِلِ الشَّرَائِطَ، انْعَقَدَتْ وَلَايَتُهُ، مُرَاعَاةً لِلْمَصْلَحَةِ فِي نَظَرِ الْإِمَامِ، كَمَا انْفَقَ لِبَعْضِ الْقَضَاةِ فِي زَمَانِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُبَّمَا مَنَعَ مِنْ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ يَفُوضُ إِلَى مَنْ يَسْتَقْضِيهِ وَ لَا يَرْتَضِيهِ، بَلْ يُشَارِكُهُ فِيمَا يَنْفَعُهُ، فَيَكُونُ هُوَ الْحَاكِمُ فِي الْوَأَقِعَةِ، لَا الْمَنْصُوبُ.

۲۷. الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: كُلُّ مَنْ لَا تَقْبَلُ شَهَادَتُهُ، لَا يَنْفَعُ حُكْمُهُ، كَالْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ، وَالْعَبْدِ عَلَى مَوْلَاهُ، وَالْخَصْمِ عَلَى خَصْمِهِ. وَيَجُوزُ حُكْمُ الْأَبِّ عَلَى وَلَدِهِ وَ لَهُ، وَ الْأَخِ عَلَى أُخِيهِ وَ لَهُ، كَمَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ.



۲۴. مسئله نهم: و اگر امام علیه السلام رحلت نماید، شیخ طوسی رحمته الله گفته: آن نظری که مطابق مذهب ما است این است که همگی قضاات عزل می‌گردند. و شیخ در کتاب مبسوط گفته: آن قضاات عزل نمی‌گردند، چراکه ولایت آن‌ها شرعاً ثابت شده است، پس با مرگ امام علیه السلام از بین نمی‌رود، اما آن نظر اول بهتر است.

۲۵. و اگر قاضی اصلی [یعنی کسی که امام او را برای تعیین قضاات معین کرده] بمیرد، نایب او عزل نمی‌گردد، چرا که نایب گرفتن مشروط به اذن امام علیه السلام است. پس نایب از نایب امام مثل نایب خود امام است، و با مرگ آن واسطه [نایب اصلی] عزل نمی‌گردد، اما نظر به عزل شدن نایب قاضی اصلی، نظر بهتری است.

۲۶. مسئله دهم: اگر مصلحت اقتضاء کند کسی که همه شرایط [قضاوت] در او جمع نیست والی شود، ولایت او ثابت می‌گردد، تا آن مصلحتی که در نظر امام علیه السلام بوده است مراعات گردد، همچنان که در زمان امام علی علیه السلام نسبت به بعضی قضاات [مثل قاضی شریح] اتفاق افتاد. و چه بسا او را منع کرد، چراکه امام علیه السلام ولایت را به کسی که از او طلب قضاوت شده و امام راضی به او نیست واگذار نمی‌کند، بلکه خود امام علیه السلام در آنچه او حکم می‌کند مشارکت می‌کند، که در این صورت، خود امام علیه السلام در آن واقعه حاکم است نه آن شخصی که نصب گردیده است.

۲۷. مسئله یازدهم: هرکسی که شهادتش قبول نمی‌گردد، حکم و قضاوت او هم نافذ نیست، مثل قضاوت پسر بر پدرش یا حکم عبد بر مولایش، و با دشمن علیه دشمن دیگری. و حکم پدر علیه فرزند یا به نفع او، جایز است و حکم برادر علیه برادر یا به نفع برادر، جایز است همچنان که شهادت او جایز است.

النَّظَرُ الثَّانِي: فِي الْأَدَابِ

و هِيَ قِسْمَانِ: مُسْتَحَبَّةٌ وَ مَكْرُوهَةٌ

[و الْأَدَابُ الْمُسْتَحَبَّةُ]

۲۸. فَالْمُسْتَحَبَّةُ: أَنْ يَطْلُبَ مِنْ أَهْلِ وَوَلَايَتِهِ، مَنْ يَسْأَلُهُ عَمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي أُمُورِ بَلَدِهِ.

۲۹. وَ أَنْ يَسْكُنَ عِنْدَ وَوُضُولِهِ فِي وَسْطِ الْبَلَدِ، لِتَرَدِّ الْخُصُومِ عَلَيْهِ وَ رُوداً مُتَسَاوِيًا. وَأَنْ يُنَادِيَ بِقُدُومِهِ إِنْ كَانَ الْبَلَدُ وَاسِعًا لَا يَنْتَشِرُ خَيْرُهُ فِيهِ إِلَّا بِالنَّدَاءِ.

۳۰. وَ أَنْ يَجْلِسَ لِلْقَضَاءِ فِي مَوْضِعٍ بَارِزٍ، مِثْلَ رَحْبَةٍ أَوْ الْفَضَاءِ لِيَسْهَلَ الْوُضُوعُ إِلَيْهِ.

وَ أَنْ يَبْدَأَ بِأَخْذِ مَا فِي يَدِ الْحَاكِمِ الْمَعْرُوفِ مِنْ حُجَجِ النَّاسِ وَ وَدَائِعِهِمْ لِأَنَّ نَظَرَ الْأَوَّلِ سَقَطَ بِوَلَايَتِهِ.



بحث دوم: آداب قضاوت

آداب قضاوت دو قسم است: مستحب و مکروه

[مستحبات قضاوت]

۲۸. اما مستحب: از اهل آن شهری که والی آن شده، کسی را در کارهایی که مربوط به شهر است به یاری طلب کند.

۲۹. و اینکه وقتی به آن شهر رسید در وسط آن شهر ساکن گردد تا طرفین دعوا به طور مساوی [بتوانند] بر او وارد گردند [و در اطراف شهر ساکن نگردد که یک عده نتوانند به او دسترسی داشته باشند]. و اگر آن شهر وسیع است، آمدن او را خبر دهند، و انتشار خبر فقط با صدا کردن انجام می‌گیرد [امروزه به وسیله‌ی جراید و تلویزیون صورت می‌گیرد].

۳۰. و برای قضاوت کردن در مکان آشکاری بنشیند؛ همانند میدان یا جای وسیع، تا دسترسی به او آسان باشد.

و اینکه ابتدا آنچه در دست حاکم عزل شده، از ادله‌ی مردم [بر ادعاهایشان] و امانات مردم است را بگیرد، چرا که با ولایت حاکم دوم، حکم حاکم اول ساقط می‌گردد.

۳۱. وَ لَوْ حَكَمَ فِي الْمَسْجِدِ، صَلَّى عِنْدَ دُخُولِهِ تَحِيَّةَ الْمَسْجِدِ. ثُمَّ يَجْلِسُ مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ، لِيَكُونَ وَجْهُ الْخُصْمِ إِلَيْهَا، وَقِيلَ: يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ لِقَوْلِهِ ﷺ «خَيْرُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتَقْبَلَ بِهِ الْقِبْلَةَ»، وَ الْأَوَّلُ أَظْهَرُ.

۳۲. ثُمَّ يَسْأَلُ عَنْ أَهْلِ السُّجُونِ، وَيَثْبُتُ أَسْمَاءَهُمْ، وَيُنَادِي فِي الْبَلَدِ بِذَلِكَ لِيَحْضُرَ الْخُصْمَ، وَ يَجْعَلَ لَذَلِكَ وَقْتًا، فَإِذَا اجْتَمَعُوا أَخْرَجَ اسْمَ وَاحِدٍ وَاحِدٍ وَيَسْأَلُهُ عَنْ مُوجِبِ حَبْسِهِ، وَ عَرَضَ قَوْلَهُ عَلَى خَصْمِهِ، فَإِنْ ثَبَّتَ لِحَبْسِهِ مُوجِبٌ أَغَادَهُ، وَ إِلَّا أَشَاعَ حَالَهُ بِحَيْثُ إِنْ لَمْ يَظْهَرْ لَهُ خَصْمٌ أَطْلَقَهُ.

۳۳. وَ كَذَا لَوْ أَحْضَرَ مَحْبُوسًا فَقَالَ: لَا خَصْمَ لِي، فَإِنَّهُ يُنَادِي فِي الْبَلَدِ، فَإِنْ لَمْ يَظْهَرْ لَهُ خَصْمٌ أَطْلَقَهُ، وَقِيلَ: يُحْلَفُهُ مَعَ ذَلِكَ.

۳۴. ثُمَّ يَسْأَلُ عَنِ الْأَوْصِيَاءِ عَلَى الْأَيْتَامِ، وَ يَعْتَمِدُ مَعَهُمْ مَا يَجِبُ مِنْ تَضْمِينِ أَوْ إِفْقَادِ أَوْ إِسْقَاطِ وَلايَةِ، إِمَّا لِبُلُوغِ الْيَتِيمِ أَوْ لظُهُورِ خِيَانَتِهِ أَوْ صَمِّ مُشَارِكِ إِنْ ظَهَرَ مِنَ الْوَصِيِّ عَجْزٌ.



۳۱. و اگر در مسجد حکم می‌کند، هنگام دخول به مسجد نماز تحیت بخواند. سپس پشت به قبله بنشیند، تا صورت طرفین دعوا به سمت قبله باشد، و گفته شده که: رو به قبله بنشیند چراکه پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین نشیمنگاه‌ها آن است که رو به قبله باشد» اما نظر اول بهتر است.

۳۲. سپس از زندانیان پرس و جو کند و اسامی آن‌ها را ثبت کند، و در شهر ندا دهد تا طرف‌های دعوا حاضر گردند، و زمانی را برای این کار قرار دهد، سپس هنگامی که طرف‌های دعوی آن‌ها جمع شدند اسامی یک یک زندانیان را خارج کند و از سبب حبس آن‌ها پرس و جو کند و گفتار او را بر طرف دعوی [خصم] او عرضه بدارد، پس اگر موجبات حبس او ثابت گردد [آن زندانی را به زندان] برگرداند؛ در غیر این صورت [که شخصی به عنوان خصم و طرف دعوی او پیدا نشود] وضعیت او را اعلان کند به طوری که اگر خصمی برای او پیدا نشد آن زندانی را آزاد کند.

۳۳. همچنین اگر زندانی را احضار کند و او بگوید: من هیچ خصمی ندارم، قاضی در شهر اعلام می‌کند. اگر خصمی برای آن زندانی پیدا نشد، او را آزاد می‌کند و گفته شده: علاوه بر آن، او را قسم هم می‌دهد.

۳۴. سپس از کسانی که وصی یتیم‌های میت هستند پرس و جو می‌کند، و کسی را با آن‌ها قرار می‌دهد که ضامن [آنچه تلف کردند] باشد و یا [اگر او را شخص قابل اعتماد یافت] وصایت او را امضاء و تقریر می‌کند و یا اگر آن یتیم، بالغ شده است یا وصی، خیانت کرده باشد ولایت او را ساقط می‌کند، و یا اگر ناتوانی وصی برایش آشکار شد شریکی را به او ضمیمه می‌کند.

۳۵. ثُمَّ يَنْظُرُ فِي أَمْئَاءِ الْحَاكِمِ، الْحَافِظِينَ لِأَمْوَالِ الْإِيْتَامِ، الَّذِينَ يَلِيهِمُ الْحَاكِمُ، وَ الْأَمْوَالِ النَّاسِ مِنْ وَدِيْعَةٍ أَوْ مَالٍ مَحْجُورٍ عَلَيْهِ فَيَعِزِّلَ الْخَائِنَ وَيُسْعِدَ الضَّعِيفَ بِمُشَارِكٍ أَوْ يَسْتَبْدِلُ بِهِ بِحَسَبِ مَا يَفْتَضِيهِ رَأْيُهُ.

۳۶. ثُمَّ يَنْظُرُ فِي الصَّوَالِ وَ اللَّقَطِ فَيَبِيْعُ مَا يُخْشَى تَلْفَهُ، وَ مَا يَسْتَوْعِبُ نَفَقَتَهُ ثَمَنَهُ، وَ يَسَلِّمُ مَا عَرَفَهُ الْمُتَلَقِّطُ حَوْلًا إِنْ كَانَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فِي يَدِ أَمْئَاءِ الْحَاكِمِ وَ يَسْتَبْقِي مَا عَدَا ذَلِكَ مِثْلَ الْجَوَاهِرِ وَ الْأَثْمَانِ، مَحْفُوظًا عَلَى أَرْبَابِهَا، لِتَدْفَعَ إِلَيْهِمْ عِنْدَ الْحُضُورِ عَلَى الْوَجْهِ الْمُحَرَّرِ أَوْلًا.



۳۵. سپس به بررسی امینان حاکم می پردازد، کسانی که حافظ اموال یتیمها بودند، و حاکم [قبلی] آنها را در کنار خود داشت، و اموال مردم از جمله امانات آنان یا اموال شخصی که محجور شده، در دست ایشان بوده است. و کسانی را که خیانت کرده اند عزل می کند و کسانی را که ضعیف باشند با یک شریکی یاری می کند، و یا آنها را بر طبق آنچه نظر خودش اقتضاء می کند تغییر می دهد.

۳۶. و سپس حیوانات گم شده و لقطه [انسان یا اموال یا کالاهای گم شده] را بررسی می کند، پس آنچه را که بیم تلف شدنش باشد می فروشد و آنچه را که هزینه نگهداری اش به اندازهی قیمتش باشد می فروشد و آن چه را که یابنده، یک سال تعریف و اعلان کرده است و در دست امینان حاکم بوده، می گیرد [و به یابنده می دهد] و غیر آن موارد، مثل جواهرات و پولها را برای صاحبانش حفظ می کند، تا هر زمانی که حاضر شدند به آنها پس بدهد به همان ترتیبی که در ابتدا [در کتاب لقطه] بیان گردید.

۳۷. وَ يُحْضِرُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ يَشْهَدُ حُكْمَهُ، فَإِنْ أَخْطَأَ نَبَّهَوْهُ لِأَنَّ الْمُصِيبَ عِنْدَنَا وَاحِدٌ، وَ يَخَاوِضُهُمْ فِيمَا يُسْتَبْهَمُ مِنَ الْمَسَائِلِ النَّظَرِيَّةِ لِتَنَفُّعِ الْفَتَوَى مُقَرَّرَةً. وَ لَوْ أَخْطَأَ فَاتَّلَفَ لَمْ يَضْمَنْ وَكَانَ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ.

۳۸. وَإِذَا تَعَدَّى أَحَدُ الْعَرَبِيِّينَ سُنْنَ الشَّرْعِ، عَرَفَهُ خَطَاةً بِالرُّفْقِ. فَإِنْ عَادَ زَجَرَهُ، فَإِنْ عَادَ أَدَبَهُ بِحَسَبِ حَالِهِ مُقْتَصِرًا عَلَى مَا يَوْجِبُ لُزُومِ النَّمَطِ.



۳۷. و اهل علم [مجتهدین] را حاضر می‌نمایند تا شاهد حکم او باشند و اگر خطا کرد او را آگاه سازند؛ چرا که در نظر ما شیعیان، یک نفر صواب و درست عمل می‌کند؛ [و بقیه به خطا می‌روند چون حکم خداوند در هر واقعه‌ای یک چیز است پس هر کس به حکم خدا برسد به صواب و درستی رسیده و بقیه خطاکارند به همین دلیل ما شیعیان را مخطئه می‌گویند؛ برخلاف نظر بعضی از اهل عامه که می‌گویند همه‌ی مجتهدین راه صواب می‌روند و احکام خداوند به تعداد آراء مجتهدین است و به آن‌ها مصوبه می‌گویند.] و در آن مسائل نظری که مبهم باشد با آن‌ها مناقشه و بحث می‌کند تا فتوا محقق و مقرر گردد. در این صورت، اگر خطا کرده باشد و مالی تلف شود ضامن نیست و [آن خطای قاضی] از بیت المال جبران می‌شود.

۳۸. و اگر یکی از طرفین دعوا از سنت‌های شرعی تجاوز کرد، [مثلاً شاهدان عادل را تکذیب کرد و یا به قاضی نسبت ظلم و جور دارد] ابتدا با مدارا او را به خطایش آگاه می‌کند، پس اگر به آن عمل خودش ادامه داد، او را تعزیر می‌کند و اگر باز ادامه داد، به حسب وضعیتش او را ادب می‌کند و در این کار، ترتیب شرعی را مراعات می‌کند [یعنی اگر نصیحت کفایت کرد او را با تازیانه نمی‌زند و یا اگر با یک بار تازیانه زدن او را ادب کرد، ده تازیانه به او نمی‌زند و به همین ترتیب تا ادب شود]

وَ الْأَذَابُ الْمَكْرُوهَةُ

۳۹. أَنْ يَتَّخِذَ حَاجِبًا وَقَتَ الْقَضَاءِ. وَأَنْ يَجْعَلَ الْمَسْجِدَ مَجْلِسًا لِلْقَضَاءِ دَائِمًا، وَ لَا يَكْرَهُ لَوْ اتَّفَقَ نَادِرًا، وَقِيلَ: لَا يَكْرَهُ مُطْلَقًا التَّفَاتَا إِلَى مَا عُرِفَ مِنْ قَضَاءِ عَلِيٍّ عليه السلام بِجَامِعِ الْكُوفَةِ.

۴۰. وَ أَنْ يَقْضِيَ وَهُوَ غَضَبَانُ وَ كَذَا يَكْرَهُ مَعَ كُلِّ وَصْفٍ يُسَاوِي الْعُصْبَ فِي شُغْلِ النَّفْسِ، كَالْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ الْعَمِّ وَ الْفَرَحِ وَ الْوَجَعِ وَ مَدَافَعَةِ الْأَحْبَثِيِّنَ وَ غَلْبَةِ النَّعَاسِ. وَلَوْ قَضَى وَ الْحَالُ هَذِهِ، نَفَذَ إِذَا وَقَعَ حَقًّا.



مكروهات قضاوت

۳۹. کراهت دارد که هنگام قضاوت، نگهبان و دربان برای خود بگیرد. و کراهت دارد که مسجد را دائماً مجلس قضاوت قرار دهد، ولی اگر به ندرت این کار اتفاق بیفتد کراهت ندارد، و گفته شده: که اصلاً کراهت ندارد با توجه به اینکه معروف است که علی عليه السلام در مسجد جامع کوفه قضاوت می فرمود.

۴۰. و کراهت دارد درحالی که عصبانی است قضاوت کند، همچنین کراهت دارد با هر حالت و صفتی که همانند عصبانیت انسان را به خود مشغول می کند قضاوت کند، مثل گرسنگی و تشنگی و غم و شادی و بیماری و نگه داشتن ادرار و مدفوعش و یا در حالت چُرت بودن. اما اگر در چنین حالاتی قضاوت کند، در صورتی که به حق حکم کند حُکمش نافذ است.

۴۱. وَ أَنْ يَتَوَلَّى الْبَيْعَ وَ الشَّرَاءَ بِنَفْسِهِ، وَ كَذَا الْحُكُومَةَ.

وَ أَنْ يَسْتَعْمَلَ الْإِنْقِبَاضَ الْمَنَاعِ مِنَ اللَّحْنِ بِالْحُجَّةِ. وَ كَذَا يَكْرَهُ اللَّيْنُ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ مَعَهُ مِنْ جُرْأَةِ الْخُصُومِ

۴۲. وَ يَكْرَهُ أَنْ يُرْتَبَ لِلشَّهَادَةِ قَوْمًا دُونَ غَيْرِهِمْ، وَ قِيلَ: يَحْرُمُ، لِاسْتِوَاءِ الْعُدُولِ فِي مُوجِبِ الْقَبُولِ، وَ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ مَشَقَّةً عَلَى النَّاسِ بِمَا يَلْحَقُ مِنْ كُلْفَةِ الْإِفْتِصَارِ.

وَ هُنَا مَسَائِلُ

۴۳. الأُولَى: الإِمَامُ عليه السلام يَقْضِي بَعْلِمِهِ مُطْلَقًا، وَ غَيْرُهُ الْقَضَاةُ يَقْضِي بَعْلِمِهِ فِي حُقُوقِ النَّاسِ، وَ فِي حُقُوقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَوْلَيْنِ: أَصْحُهُمَا الْقَضَاءُ. وَ يَجُوزُ أَنْ يَحْكَمَ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ خُضُورِ شَاهِدٍ يَشْهَدُ الْحُكْمَ.



۴۱. و کراهت دارد که خودش شخصاً خرید و فروش کند و یا برای خودش طرح دعوا و محاکمه کند [بلکه مستحب است برای خرید و فروش و کیل بگیرد و کسی را بگمارد که حق خودش را از خصم طلب کند و طرح دعوا نماید]

و کراهت دارد که ترش رو باشد که طرفین دعوا نتوانند دلیلشان را محکم بیان کنند. همچنین کراهت دارد خیلی نرم خو باشد به طوری که با این نرم خویی ایمن نباشد که طرفین دعوا بر او جرأت نمایند [بلکه بینابین آن‌ها باشد]

۴۲. و کراهت دارد گروهی را برای ادای شهادت موظف کند و دیگران را شاهد نگیرد و گفته شده: که این کار حرام است. چرا که همه‌ی عادل‌ها در قبول شهادتشان یکسانند، و اینکه چنین کار موجب مشقت و سختی بر مردم می‌شود که مجبور شوند فقط به همان شاهدهایی که قاضی مشخص کرده اکتفا کنند. چند مسأله

۴۳. اول: امام عليه السلام مطلقاً [چه در حقوق الناس و چه در حق الله] طبق علم خودش قضاوت می‌کند، و سایر قضات هم در حقوق الناس طبق علم خودشان قضاوت می‌کنند، و در مورد حقوق الله دو نظر وجود دارد که نظر صحیح‌تر این است که طبق علم خودشان [حتی در حقوق الله] عمل می‌کنند. و جایز است در همه‌ی این موارد، بدون حضور شاهدهی که شهادت بر حکم دهد، حکم دهد.

۴۴. الثَّانِيَّةُ: إِذَا أَقَامَ الْمُدْعَى بَيِّنَةً، وَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَاكِمُ عَدَالَتَهَا فَالْتَمَسَ الْمُدْعَى حَبْسَ الْمُنْكَرِ لِيَعْدِلَهَا، قَالَ الشَّيْخُ: يَجُوزُ حَبْسُهُ لِقِيَامِ الْبَيِّنَةِ بِمَا ادَّعَاهُ، وَ فِيهِ إِشْكَالٌ، مِنْ حَيْثُ لَمْ يَثْبُتْ بِتِلْكَ الْبَيِّنَةِ حَتَّى يُوجِبَ الْعُقُوبَةَ.

۴۵. الثَّلَاثَةُ: لَوْ قَضَى الْحَاكِمُ عَلَى غَرِيمٍ بِضَمَانِ مَالٍ، وَ أَمَرَ بِحَبْسِهِ. فَعِنْدَ حُضُورِ الْحَاكِمِ الثَّانِي يُنْظَرُ فَإِنْ كَانَ الْحُكْمُ مُوَافِقًا لِلْحَقِّ لَزِمَ، وَ إِلَّا أَبْطَلَهُ، سِوَاءَ كَانَ مُسْتَنَدُ الْحُكْمِ قَطْعِيًّا أَوْ اجْتِهَادِيًّا. وَ كَذَا كُلُّ حُكْمٍ قَضِيَ بِهِ الْأَوَّلُ وَ بَانَ لِلثَّانِي فِيهِ الْخَطَأُ، فَإِنَّهُ يَنْقُضُهُ. وَ كَذَا لَوْ حَكَمَ هُوَ ثُمَّ تَبَيَّنَ الْخَطَأُ، فَإِنَّهُ يَبْطُلُ الْأَوَّلُ وَ يَسْتَأْنِفُ الْحُكْمَ بِمَا عَمِلَهُ حَقًّا.



۴۴. دوم: اگر مدعى بيينه [و شاهدهى] اقامه كند، درحالى كه حاكم از عدالت آن بيينه آگاهى ندارد، و مدعى بخواهد كه شخص منكر، حبس شود تا [اثبات عدالت بيينه] را فراهم نمايد، شيخ طوسى گفته كه جايز است منكر حبس شود، چرا كه بيينه براى آنچه مدعى ادعا کرده است اقامه شده است، اما در اين حكم اشكال است، از اين جهت كه با اين بيينه [ادعاى مدعى] ثابت نشده است تا موجب عقوبت [منكر] گردد.

۴۵. سوم: اگر حاكم [قاضى] عليه بدهكارى به ضمانت مال حكم دهد، و امر كند كه او را حبس كنند [و سپس قاضى قبلى عزل شود يا بميرد و قاضى ديگرى جاي او را بگيرد]، هنگام حضور قاضى دوم، او بررسى مى كند؛ اگر آن حكم، موافق حق بود لازم مى گردد، و الا آن را باطل مى كند، فرقى هم نمى كند كه مستند حكم قاضى دوم قطعى باشد [مثل خبر متواتر يا خبرى كه به همراه قرينه اى است كه قطع آور است] و يا اجتهادى باشد [مثل خبر واحد و...]. و همين طور هر حكمى كه قاضى اول به آن حكم داده است و براى قاضى دوم خطاى آن حكم محرز گردد، قاضى دوم آن را نقض مى كند. همچنين اگر قاضى دوم حكمى دهد؛ سپس معلوم گردد كه خطا کرده است، مى تواند حكم اول را ابطال كند و آن قضاوت و حكم را از سر بگيرد به طورى كه عملش حق باشد.

۴۶. الرَّابِعَةُ: لَيْسَ عَلَى الْحَاكِمِ تَتَّبِعُ حُكْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، لَكِنْ لَوْ زَعَمَ الْمَحْكُومُ عَلَيْهِ، أَنَّ الْأَوَّلَ حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْجَوْرِ، لَزِمَهُ النَّظَرُ فِيهِ. وَ كَذَا لَوْ ثَبَتَ عِنْدَهُ مَا يَبْطُلُ حُكْمَ الْأَوَّلِ أَبْطَلَهُ سِوَاءَ كَانَ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ، أَمْ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ.

۴۷. الْخَامِسَةُ: إِذَا ادَّعَى رَجُلٌ أَنَّ الْمَعْرُوفَ قَضَى عَلَيْهِ بِشَهَادَةِ فَاسِقَيْنِ، وَجَبَ إِحْضَارُهُ وَإِنْ لَمْ يَقُمْ الْمُدَّعِي بَيْنَهُ. فَإِنْ حَضَرَ وَاعْتَرَفَ بِهِ، أُلْزِمَ. وَإِنْ قَالَ لَمْ أَحْكَمْ إِلَّا بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ، قَالَ الشَّيْخُ رحمته الله يَكْلَفُ الْبَيْنَةَ، لِأَنَّهُ اعْتَرَفَ بِنَقْلِ الْمَالِ، وَهُوَ يَدَّعِي مَا يُزِيلُ الضَّمَانَ عَنْهُ، وَهُوَ يَشْكِلُ، لِمَا أَنَّ الظَّاهِرَ اسْتِظْهَارُ الْحُكْمِ فِي الْأَحْكَامِ فَيَكُونُ الْقَوْلُ قَوْلَهُ مَعَ بَيِّنَةٍ لِأَنَّهُ يَدَّعِي الظَّاهِرَ.



۴۶. چهارم: بر حاکم بررسی احکامی که قبل از او صادر شده واجب نیست، ولیکن اگر محکوم علیه [کسی که علیه او حکم شده] گمان کند که حاکم اول به ناحق علیه او حکم صادر کرده است، بر حاکم جدید لازم است که آن را بررسی کند. همچنین اگر در نزد حاکم، امری ثابت گردد که حکم اول او را باطل می‌کند، آن حاکم باید آن را باطل کند، فرقی هم نمی‌کند که از حقوق الله باشد یا حق الناس.

۴۷. پنجم: اگر مردی ادعا کند که قاضی عزل شده، علیه او طبق شهادت دو نفر فاسق حکم داده است، واجب است که آن قاضی را احضار کنند. حتی اگر آن مدعی، بینه و شاهدهی اقامه نکرده باشد. پس اگر آن قاضی عزل شده حاضر شد و اعتراف کرد [که به شهادت دو نفر فاسق حکم داده است] بر او لازم می‌گردد [که آن مالی را که در نتیجهی حکم او گرفته شده برگرداند] و اگر بگوید: من فقط طبق شهادت دو عادل حکم صادر کرده‌ام، شیخ طوسی رحمته الله گفته: باید بینه اقامه کند؛ چراکه او به جابه‌جایی مال اعتراف کرده است، و او ادعای چیزی را می‌کند که ضمانت را از او از بین می‌برد، اما این فتوا مشکل است. چرا که ظاهر این است که قضات، طبق ظاهر، حکم صادر می‌کنند [و این ظاهر، آن حاکم را منکر قرار می‌دهد؛ چرا که منکر کسی است که گفتارش مطابق ظاهر باشد]؛ پس گفتار آن قاضی با قسم خوردن قبول می‌گردد، چرا که او چیزی را ادعا می‌کند که ظاهر است. [و کسی که خلاف این ظاهر ادعا دارد باید بینه بیاورد.]

۴۸. السَّادِسَةُ: إِذَا افْتَقَرَ الْحَاكِمُ إِلَى مُتَرَجِّمٍ، لَمْ يُقْبَلْ إِلَّا شَاهِدَانِ عَدْلَانِ، وَلَا يُقْتَنَعُ بِالْوَاحِدِ، عَمَلًا بِالْمُتَّفِقِ عَلَيْهِ.

۴۹. السَّابِعَةُ: إِذَا اتَّخَذَ الْقَاضِي كَاتِبًا وَجَبَ أَنْ يَكُونَ بَالِغًا عَاقِلًا مُسْلِمًا عَدْلًا بَصِيرًا، لِيُؤْمَنَ بِإِنْدَاعِهِ وَإِنْ كَانَ مَعَ ذَلِكَ فَقِيهَا كَانَ حَسَنًا.

۵۰. الثَّامِنَةُ: الْحَاكِمُ إِنْ عَرَفَ عَدَالَتهُ الشَّاهِدَيْنِ حَكْمًا، وَإِنْ عَرَفَ فِسْقَهُمَا أُطْرَحَ وَإِنْ جَهَلَ الْأَمْرَ بَحَثَ عَنْهُمَا، وَكَذَا لَوْ عَرَفَ إِسْلَامَهُمَا وَجَهَلَ عَدَالَتَهُمَا، تَوَقَّفَ حَتَّى يَتَحَقَّقَ مَا يُبْنَى عَلَيْهِ، مِنْ عَدَالَتِهِ أَوْ جُرْحِ



۴۸. ششم: اگر حاکم نیاز به مترجم داشته باشد، آن مترجمین مورد قبول واقع نمی‌شوند؛ مگر اینکه دو شاهد عادل باشند و به یک نفر اکتفا نمی‌گردد، این فتوا طبق عمل به فتوایی است که بر آن اجماع شده است [همه‌ی فقها هم‌نظرند و بر آن اتفاق دارند].

۴۹. هفتم: اگر قاضی، نویسنده‌ای بگیرد، واجب است که آن نویسنده بالغ، عاقل، مسلمان و عادل و آگاه باشد تا فریب نخورد. و اگر به همراه این شرایط، فقیه هم باشد، بهتر است.

۵۰. هشتم: حاکم شرعی اگر عدالت دو شاهد را بداند حکم می‌کند، و اگر فسق دو شاهد را بداند آن‌ها را طرح و رد می‌کند و اگر [عدالت آن‌ها را] نداند تحقیق می‌کند. همچنین اگر مسلمان بودن آن‌ها را می‌داند اما از عدالت آن دو خبر نداشته باشد، توقف می‌کند تا آنچه را که باید بنا را بر آن گذاشت، از عدالت آن‌ها یا بی‌عدالتی آن‌ها معلوم گردد.

۵۱. وَ قَالَ فِي الْخِلَافِ: يَحْكُمُ وَ بِهِ رَوَايَةٌ شَادَّةٌ. وَلَوْ حَكَمَ بِالظَّاهِرِ ثُمَّ تَبَيَّنَ فِسْقُهُمَا وَفَتَ الْحُكْمِ، نَقَضَ حُكْمَهُ، وَ لَا يَجُوزُ التَّعْوِيلُ فِي الشَّهَادَةِ عَلَى حُسْنِ الظَّاهِرِ. وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ السُّؤَالُ عَنِ التَّرْكِيبَةِ سِرًّا، فَإِنَّهُ أْبْعَدُ مِنَ التُّهْمَةِ، وَ تُثْبِتُ مُطْلَقَةً.

۵۲. وَ يَفْتَقِرُ إِلَى الْمَعْرِفَةِ الْبَاطِنَةِ الْمُتَقَادِمَةِ، وَ لَا يَثْبُتُ الْجَرْحُ إِلَّا مُفَسَّرًا، وَ فِي الْخِلَافِ يَثْبُتُ مُطْلَقًا، وَ لَا يَحْتَاجُ الْجَرْحُ إِلَى تَقَادُمِ الْمَعْرِفَةِ، وَ يَكْفِي الْعِلْمَ بِمُوجِبِ الْجَرْحِ.

۵۳. وَ لَوْ اخْتَلَفَ الشُّهُودُ فِي الْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ، قُدِّمَ الْجَرْحُ لِأَنَّهُ شَهَادَةٌ بِمَا يُخْفِي عَلَى الْآخَرِينَ. وَ لَوْ تَعَارَضَتِ الْبَيِّنَتَانِ فِي الْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ، قَالَ فِي الْخِلَافِ: تَوَقَّفَ الْحَاكِمُ. وَلَوْ قِيلَ: يَعْمَلُ عَلَى الْجَرْحِ كَانَ حَسَنًا.



۵۱. و شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» گفته: حکم می‌کند [طبق رأی آن دو شاهد] و برای تأیید این فتوا روایت شاذی هم وجود دارد. و اگر حکم به ظاهر حال آن‌ها کند، سپس در هنگام حکم کردن، فسق آن دو شاهد آشکار گردد، حاکم حکمش را نقض می‌کند، و جایز نیست در شهادت، به حسن ظاهر اعتماد و تکیه کرد. و شایسته است که در خفاء از تزکیه [و عدالت آنها] پرس و جو کند، چرا که این کار [که در خفاء انجام می‌گردد] از اینکه در معرض تهمت باشد دورتر است [چون ممکن است کسانی که به تزکیه‌ی شاهدان، شهادت می‌دهند اگر علنی باشد به خاطر ترس از آن‌ها یا طمع به آن‌ها شهادت دهند] و این عدالت [با شهادت تزکیه‌کنندگان] به طور مطلق [بدون نیاز به بیان سبب عدالت] ثابت می‌گردد.

۵۲. [اما اگر کسی شهادت دهد که فلان شاهد عادل نیست باید سبب بی‌عدالتی او را ذکر کند] و نیاز دارد که تزکیه‌کنندگان از باطن آن شاهد‌ها از قبل آگاه باشند. و جرح [ادعای بی‌عدالتی شاهدان] جز با بیان سبب بی‌عدالتی ثابت نمی‌گردد. و در کتاب «الخلافا» گفته شده جرح شاهدان به طور مطلق ثابت می‌گردد، [و نیازی به بیان سبب جرح نیست] و برای جرح شاهدان نیاز به شناخت قبلی از آن‌ها نیست و همین که از سبب جرح و بی‌عدالتی آن‌ها آگاهی داشته باشد کافی است.

۵۳. و اگر شاهدان در مورد جرح و تعدیل یک نفر با هم اختلاف داشته باشند، آن کسی که جرح می‌کند مقدم داشته می‌شود چرا که او به چیزی شهادت می‌دهد که بر دیگران مخفی است. و اگر دو شاهد در جرح و تعدیل با هم تعارض کردند، شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» گفته: حاکم شرعی باید توقف کند. و اگر گفته شود: حاکم شرعی طبق نظر آن کسی که جرح کرده عمل می‌کند، نظر خوبی است.

۵۴. التَّاسِعَةُ: لَا بَأْسَ بِتَفْرِيقِ الشُّهُودِ. وَ يُسْتَحَبُّ فِيمَنْ لَا قُوَّةَ عِنْدَهُ.

۵۵. العَاشِرَةُ: لَا يَشْهَدُ شَاهِدٌ بِالْجُرْحِ إِلَّا مَعَ الْمُشَاهَدَةِ لِفِعْلِ مَا يَقْدَحُ فِي الْعَدَالَةِ، أَوْ أَنْ يُشَيِّعَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ شِيعَاءَ مُوجِبًا لِلْعِلْمِ، وَلَا يُعَوَّلُ عَلَيَّ سِمَاعِ ذَلِكَ مِنْ الْوَاحِدِ وَالْعَشْرَةَ، لِعَدَمِ الْيَقِينِ بِخَبَرِهِمْ.

۵۶. وَلَوْ ثُبَّتْ عَدَالَتُهُ الشَّاهِدِ، حُكِمَ بِاسْتِمْرَارِ عَدَالَتِهِ حَتَّى يَنْبَيِّنَ مَا يُنَافِيهَا، وَقِيلَ: إِنْ مَضَتْ مُدَّةٌ يُمْكِنُ تَغْيِيرُ حَالِ الشَّاهِدِ فِيهَا إِسْتَأْنَفَ الْبَحْثَ عَنْهُ، وَلَا حَدَّ لِذَلِكَ بَلْ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ.



۵۴. نهم: لازم نیست که دو شاهد جدا از هم شهادت دهند و البته در مورد کسی که قوه‌ی عاقله‌ی ثابتی ندارد [رأییش متزلزل است] مستحب است که [جدا از دیگری شهادت دهد]

۵۵. دهم: شاهد نمی‌تواند شهادت به جرح و بی‌عدالتی شخصی بدهد، مگر اینکه آنچه را که عدالت را از بین می‌برد مشاهده کرده باشد، و یا آن بی‌عدالتی چنان در میان مردم شیوع پیدا کرده باشد که موجب علم و یقین [به جرح] گردد، و نباید به شنیدن آن از یک نفر یا ده نفر اتکا کرد، چرا که با خبر دادن آن‌ها یقین حاصل نمی‌شود.

۵۶. و اگر عدالت یک شاهد ثابت شد: حکم به استمرار عدالتش می‌شود تا وقتی که آنچه منافی عدالت است [از او] آشکار گردد، و گفته شده: اگر مدتی بگذرد، ممکن است وضعیت شاهد در آن مدت تغییر کرده باشد، پس باید مجدداً از نو از او پرس‌وجو کرد و حدی برای آن وجود ندارد؛ بلکه به مقداری است که حاکم شرعی صلاح ببیند.

۵۷. الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: يَنْبَغِي أَنْ يَجْمَعَ قَضَايَا كُلِّ أُسْبُوعٍ وَوَنَائِقِهِ وَحُجَجِهِ، وَيَكْتُبَ عَلَيْهَا. فَإِذَا اجْتَمَعَ مَا لِشَهْرٍ كَتَبَ عَلَيْهِ قَضَاءَ شَهْرٍ كَذَا. فَإِذَا اجْتَمَعَ مَا لِسَنَةٍ جَمَعَهُ ثُمَّ كَتَبَ عَلَيْهِ قَضَاءَ سَنَةٍ كَذَا.

۵۸. الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ: كُلُّ مَوْضِعٍ وَجَبَ عَلَى الْحَاكِمِ فِيهِ كِتَابَةُ الْمُحْضَرِ، فَإِنْ حُمِلَ لَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ مَا يَصْرِفُهُ فِي ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْكِتَابَةُ وَ كَذَا إِنْ أَحْضَرَ الْمُتَمَسِّسُ ذَلِكَ مِنْ خَاصِّهِ. وَلَا يَجِبُ عَلَى الْحَاكِمِ دَفْعُ الْقِرْطَاسِ مِنْ خَاصِّهِ.

۵۹. الثَّلَاثَةَ عَشْرَةَ: يَكْرَهُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يُعِنَّتِ الشُّهُودَ إِذَا كَانُوا مِنْ ذَوِي الْبَصَائِرِ وَ الْأَدْيَانِ الْقَوِيَّةِ مِثْلًا: أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ، لِأَنَّ فِي ذَلِكَ غَضًا مِنْهُمْ. وَيُسْتَحَبُّ ذَلِكَ فِي مَوْضِعِ الرِّبْيَةِ.

۶۰. الرَّابِعَةَ عَشْرَةَ: لَا يَجُوزُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يُتَّعَعَ الشَّاهِدَ، وَهُوَ أَنْ يَدْخُلَهُ فِي التَّلَفُّظِ بِالشَّهَادَةِ أَوْ يَتَعَقَّبَهُ، بَلْ يَكْفَى عَنْهُ حَتَّى يُنْهِيَ مَا عِنْدَهُ، وَإِنْ تَرَدَّدَ.



۵۷. یازدهم: شایسته است که قضاوت‌های یک هفته و ادله و حجت‌های آن را جمع کند و بر روی آن بنویسد [تا وقتی بخواهد مجدداً به آن مراجعه کند آسان باشد]. پس هنگامی که قضاوت‌های یک ماه جمع شد بر روی آن بنویسد، قضاوت‌های فلان ماه. و هنگامی که قضاوت‌های یک سال جمع شد آن‌ها را جمع کند و بر روی آن بنویسد قضاوت‌های فلان سال.

۵۸. دوازدهم: هر جا که بر حاکم واجب باشد شرح محضر [یعنی دعوا، شاهدها و حکم] را بنویسد، پس اگر برای این کار از بیت‌المال مبلغی را خرج آن کرده است، واجب است که آن را بنویسد. همچنین اگر درخواست‌کننده، داوطلب نوشتن آن، از مال شخصی خودش باشد باز حاکم باید آن را مکتوب کند و بر حاکم شرع واجب نیست که مخارج کاغذ را از مال شخصی خودش بدهد.

۵۹. سیزدهم: در صورتی که شهود از صاحبان خرد و متدینین باشند، بر حاکم کراهت دارد که آن‌ها را به مشقت بیندازد، مثلاً بین آن‌ها جدایی بیفکند، چرا که این کار موجب ذلت و منقصت آن‌ها می‌گردد. اما در جایی که شک و تردید باشد [مثلاً شهود، انسان‌های ضعیف‌العقل هستند] این کار مستحب است.

۶۱. وَ لَوْ تَوَقَّفَ فِي الشَّهَادَةِ، لَمْ يَجْزُ لَهُ تَرْغِيبُهُ إِلَى الإِقْدَامِ عَلَى الإِقَامَةِ، وَلَا تَرْهِيدُهُ فِي إِقَامَتِهَا
۶۲. وَ كَذَا لَا يَجُوزُ إِيقَافُ عَزْمِ الْعَرِيمِ عَنِ الإِقْرَارِ، لِأَنَّهُ ظَلَمَ لِعَرِيمِهِ. وَ يَجُوزُ ذَلِكَ فِي حُقُوقِ اللَّهِ
تعالى، فَإِنَّ الرَّسُولَ ﷺ قَالَ لِمَاعِزٍ: عِنْدَ اعْتِرَافِهِ بِالرِّبَا «لَعَلَّكَ قَبَلْتَهَا، لَعَلَّكَ لَمَسْتَهَا». وَ هُوَ تَعْرِضٌ
بِإِثَارِ الإِسْتِثْنَاءِ.

۶۳. الْخَامِسَةَ عَشْرَةَ: يَكْرَهُ أَنْ يُضَيَّفَ أَحَدَ الْخَصْمَيْنِ دُونَ صَاحِبِهِ.

۶۴. السَّادِسَةَ عَشْرَةَ: الرِّشْوَةُ حَرَامٌ عَلَى آخِذِهَا وَ يَأْتُمُ الدَّفَاعُ لَهَا إِنْ تَوَصَّلَ بِهَا إِلَى الْحُكْمِ لَهُ
بِالْبَاطِلِ. وَ لَوْ كَانَ إِلَى حَقِّ لَمْ يَأْتُمْ. وَ يَجِبُ عَلَى الْمُرْتَشِي إِعَادَةُ الرِّشْوَةِ إِلَى صَاحِبِهَا. وَ لَوْ تَلَفَتْ
قَبْلَ وُصُولِهَا إِلَيْهِ ضَمِنَهَا لَهُ.



۶۱. و اگر شاهد در ادای شهادت توقف کند، بر حاکم جایز نیست که او را در اقدام به اقامه‌ی شهادت ترغیب و تشویق کند، و جایز نیست که او را وادار کند که اقامه‌ی شهادت را ترک کند.
۶۲. و جایز نیست که مانع تصمیم بدهکار در اقرار کردن شود، چرا که این کار ظلم به طلبکار اوست. و جایز است که در حقوق الله مانع از اقرار شود، چرا که رسول مکرم اسلام ﷺ به ماعز هنگامی که اعتراف به زنا کرد فرمود: «شاید او را بوسیده‌ای شاید او را لمس کرده‌ای [و با او آمیزش نداشتی]»، و این کلام حضرت کنایه از ترجیح مخفی بودن در این موارد [حقوق الله] است.
۶۳. پانزدهم: کراهت دارد که قاضی یکی از دو طرف دعوا را مهمان کند و دیگری را مهمان نکند.
۶۴. شانزدهم: رشوه بر گیرنده‌ی آن حرام است [فرقی هم نمی‌کند که به حق حکم کند یا به باطل] و کسی که رشوه می‌دهد اگر به وسیله‌ی آن، به حکم باطلی به نفع خودش برسد گنهکار است. ولی اگر به حکم حقی برسد، گناه نکرده است. و بر رشوه‌خوار واجب است که رشوه را به صاحب آن بازگرداند و اگر قبل از رسیدن رشوه به دست صاحبش، آن رشوه تلف شود، رشوه‌گیرنده ضامن آن خواهد بود.

۶۵. السَّابِعَةَ عَشْرَةَ: إِذَا التَّمَسَّ الْخَصْمُ إِحْضَارَ خَصْمِهِ مَجْلِسَ الْحُكْمِ أَحْضَرَهُ إِذَا كَانَ حَاضِرًا، سَوَاءً كَانَ حَرًّا الْمُدْعَى دَعْوَاهُ أَوْ لَمْ يُحَرَّرْهَا. أَمَّا لَوْ كَانَ غَائِبًا لَمْ يَعْذُهُ الْحَاكِمُ حَتَّى يُحَرَّرَ الدَّعْوَى. وَ الْفَرْقُ لُزُومُ الْمَشَقَّةِ فِي الثَّانِي وَ عَدَمُهَا فِي الْأَوَّلِ هَذَا إِذَا كَانَ فِي بَعْضِ مَوَاضِعَ وَلَايَتِهِ. وَ لَيْسَ لَهُ هُنَاكَ خَلِيفَةٌ يَحْكُمُ. وَ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِ وَلَايَتِهِ أُثْبِتَ الْحُكْمَ عَلَيْهِ بِالْحُجَّةِ، وَ إِنْ كَانَ غَائِبًا.

۶۶. وَ لَوْ ادَّعَى عَلَى امْرَأَةٍ، فَإِنْ كَانَتْ بَرَزَةً فِيهَا كَالرَّجُلِ. وَ إِنْ كَانَتْ مُحَدَّرَةً، بَعَثَ إِلَيْهَا مَنْ يَنْوِبُهُ فِي الْحُكْمِ، بَيْنَهَا وَ بَيْنَ غَرِيمِهَا.



۶۵. هفدهم: اگر یک طرف دعوا، احضار طرف دیگر دعوا را طلب کند که در مجلس قضاوت حاضر شود، حاکم شرعی او را احضار می کند، در صورتی که او [در شهر] حاضر باشد، فرقی هم نمی کند که مدعی، ادعایش را بنویسد یا ننویسد. اما اگر طرف دیگر دعوا غایب باشد [و در آن شهر ساکن نباشد] حاکم شهر او را باز نمی گرداند تا اینکه مدعی، ادعایش را مکتوب کند، و فرق آن این است که در مورد دوم [بازگرداندن طرف دعوا] مشقت دارد، اما در مورد اول [که طرف دعوا داخل شهر است] مشقت ندارد. این حکم در صورتی است که او ساکن در بعضی از مواضع تحت ولایت حاکم باشد و حاکم در آن منطقه جانشینی نداشته باشد که [برای او] حکم کند. و اگر [طرف دعوا] در مکانی غیر از منطقه تحت ولایت قاضی باشد، طبق بینه و حجت شرعی علیه او حکم صادر می شود. هر چند غایب باشد [حکم غیابی علیه او صادر می شود].

۶۶. و اگر شخصی علیه زنی ادعا مطرح کند، اگر آن زن از زنانی است که [برای حوائجش] در منظر عامه حاضر می گردد، حکمش همانند مردان است. و اگر از زنانی است که خانه نشین و در پرده است [و جز برای ضرورت از خانه بیرون نمی آید] حاکم کسی را به سمت او روانه می کند که در حکم بین او و طلبکارش، نایب قاضی باشد.

النَّظَرُ الثَّلَاثُ: فِي كَيْفِيَّةِ الْحُكْمِ

وَ فِيهَا مَقَاصِدُ:

[الْمَقْصَدُ الْأَوَّلُ: فِي وَظَائِفِ الْحَاكِمِ

وَ هِيَ سَبْعٌ:

٦٧. الأولى: التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي السَّلَامِ، وَ الْجُلُوسِ وَ النَّظَرِ، وَ الْكَلَامِ وَ الْإِنْصَاتِ، وَ الْعَدْلِ فِي الْحُكْمِ. وَ لَا تَجِبُ التَّسْوِيَةُ فِي الْمَيْلِ بِالْقَلْبِ، لِتَعَدُّرِهِ غَالِبًا. وَ إِنَّمَا تَجِبُ التَّسْوِيَةُ مَعَ التَّسَاوِيِ فِي الْإِسْلَامِ أَوْ الْكُفْرِ. وَ لَوْ كَانَ أَحَدُهُمَا مُسْلِمًا جَازَ أَنْ يَكُونَ الذَّمِّيُّ قَائِمًا، وَ الْمُسْلِمُ قَاعِدًا أَوْ أَعْلَى مَنْزِلًا.

٦٨. الثَّانِيَةُ: لَا يَجُوزُ أَنْ يُلْقَنَ أَحَدَ الْخَصْمَيْنِ مَا فِيهِ ضَرَرٌ عَلَى خَصْمِهِ، وَ لَا أَنْ يَهْدِيَهُ لِوُجُوهِ الْحِجَاجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفْتَحُ بَابَ الْمُنَازَعَةِ، وَ قَدْ نَصَبَ لِسَدِّهَا.



بحث سوم: کیفیت حکم

چند مقصد در آن مطرح است:

[مقصد] اول: وظایف حاکم

که هفت وظیفه است:

٦٧ اول: برخورد مساوی بین دو طرف دعوا در سلام کردن، و نشستن، و نگاه کردن، و سخن گفتن، و سکوت کردن، و عدالت در حکم داشتن. اما در گرایش قلبی واجب نیست بین آنها جانب مساوات را نگاه دارد، چون غالباً این کار غیرممکن است. و این رعایت مساوات در صورتی واجب است که طرفین دعوا در مسلمان بودن یا کافر بودن همانند باشند. و اگر یکی از طرفین دعوا مسلمان بود، جایز است که طرف دیگر دعوا که کافر ذمی است ایستاده باشد، و آن مسلمان نشسته باشد یا در جایگاه بالاتری قرار گیرد.

٦٨ دوم: جایز نیست به یکی از طرفین دعوا مطلبی را تلقین کند که موجب ضرر طرف دیگر گردد و یا او را به یک مدرک و دلیلی راهنمایی کند، چراکه این کار، باب منازعه و دعوا را باز می‌کند؛ درحالی که قاضی نصب شده است تا باب مرافعه بسته گردد.

۶۹. الثَّالِثَةُ: إِذَا سَكَتَ الْخَصْمَانِ، أُسْتَحَبَّ أَنْ يَقُولَ لِهَمَّا: تَكَلَّمَا، أَوْ لِيَتَكَلَّمَا الْمُدَّعِي. وَ لَوْ أَحْسَسَ مِنْهُمَا بِإِحْتِشَامِهِ أَمْرٌ مَنْ يَقُولُ ذَلِكَ وَ يَكْرَهُ أَنْ يُوَاجِهَ بِالْخِطَابِ أَحَدَهُمَا لِمَا يَنْتَضِمُّ مِنْ إِيحَاشِ الْآخَرِ.

۷۰. الرَّابِعَةُ: إِذَا تَرَافَعَ الْخَصْمَانِ، وَ كَانَ الْحُكْمُ وَاضِحاً لِرِمَّةِ الْقَضَاءِ وَ يُسْتَحَبُّ تَرْغِيبُهُمَا فِي الصُّلْحِ، فَإِنْ أَبَيَا إِلَّا الْمُنَاجَرَةَ حَكَمَ بَيْنَهُمَا. وَ إِنْ أَشْكَلَ آخِرَ الْحُكْمِ حَتَّى يَبْطِئَ وَ لَا حَدَّ لِلتَّأْخِيرِ إِلَّا الْوُضُوحَ.

۷۱. الْخَامِسَةُ: إِذَا وَرَدَ الْخُصُومُ مُتَرْتَبِينَ، بَدِيَءَ بِالْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ. فَإِنْ وَرَدُوا جَمِيعاً، قِيلَ: يُفْرَعُ بَيْنَهُمْ، وَقِيلَ: يَكْتَبُ أَسْمَاءَ الْمُدَّعِينَ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِكْرِ الْخُصُومِ، وَقِيلَ: يَذْكُرُهُمْ أَيْضاً، لِتَحْضُرِ الْحُكُومَةِ مَعَهُ وَ لَيْسَ بِمُعْتَمَدٍ. وَ يَجْعَلُهَا تَحْتَ سَاتِرٍ، ثُمَّ يَخْرُجُ رُفْعَةً رُفْعَةً وَ يَسْتَدْعِي صَاحِبَهَا. وَ قِيلَ: إِنَّمَا تُكْتَبُ أَسْمَاءُهُمْ، مَعَ تَعَسُّرِ الْفِرْعَةِ بِالْكَثْرَةِ.



۶۹. سوم: اگر دو طرف دعوا سکوت کنند، مستحب است که قاضی به آن‌ها بگوید: «تکلم کنید»، یا بگوید: مدعی تکلم کند. و اگر احساس کرد که آن دو به خاطر ترس و هراس [سکوت کرده‌اند] امر می‌کند که کسی به آن دو بگوید [سخن بگویند]. و کراهت دارد که روی خطاب خود را به سمت یک طرف بکند، چون موجب وحشت طرف دیگر می‌گردد.

۷۰. چهارم: اگر دو طرف، دعوایی را مطرح کردند و حکم [بین آنها] روشن بود، بر قاضی واجب است که قضاوت کند [حکم صادر کند] و مستحب است که آن دو را به سازش تشویق کند، پس اگر امتناع کردند و فقط مشاجره را خواستار شدند، بین آن دو حکم می‌کند. و اگر حکم روشن و واضح نبود، انشای حکم را به تأخیر می‌اندازد تا مسأله روشن شود، و تأخیراندختن حکم، هیچ حدی ندارد مگر اینکه حکم روشن گردد.

۷۱. پنجم: اگر طرفین دعوا به ترتیب وارد شدند، قاضی از آن کسی که اول وارد شده شروع می‌کند. و اگر با هم وارد شدند، گفته شده است که: بین آن‌ها قرعه می‌اندازد، و گفته شده: اسامی مدعیان را می‌نویسد و نیازی به ذکر طرف دیگر دعوا نیست. و گفته شده: اسامی آن‌ها را [طرف مقابل را] هم ذکر می‌کند تا به همراه مدعی در محضر حکمرانی حاضر شوند. اما این نظر قابل اعتماد نیست. سپس آن اسامی را در زیر پوشش قرار می‌دهد، سپس یکی یکی کاغذها را خارج می‌کند و صاحب هر کاغذ را دعوت می‌کند. و نظر دیگر این است که: در صورتی که به دلیل زیاد بودن، قرعه کشی سخت باشد اسامی آن‌ها را می‌نویسد. [و اگر تعداد آن‌ها کم باشد قرعه انداخته می‌شود.]

۷۲. السَّادِسَةُ: إِذَا قَطَعَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ دَعْوَى الْمُدَّعِي بِدَعْوَى، لَمْ تَسْمَعْ حَتَّى يُجِيبَ عَنْ الدَّعْوَى وَيَنْتَهِيَ الْحُكُومَةَ، ثُمَّ يَسْتَأْنِفُ هُوَ.

۷۳. السَّابِعَةُ: إِذَا بَدَرَ أَحَدُ الْخَصْمَيْنِ بِالدَّعْوَى فَهُوَ أَوْلَى. وَ لَوْ ابْتَدَرَا بِالدَّعْوَى، سَمِعَ مِنَ الَّذِي عَنْ يَمِينِ صَاحِبِهِ. وَ لَوْ اتَّفَقَ مُسَافِرٌ وَ حَاضِرٌ فَهُمَا سَوَاءٌ مَا لَمْ يَسْتَنْصِرْ أَحَدُهُمَا بِالتَّأخِيرِ، فَيَقْدَمُ دَفْعاً لِلضَّرْرِ. وَ يَكْرَهُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يَشْفَعَ فِي إِسْقَاطِ حَقٍّ أَوْ إِبْطَالِ.



۷۲. ششم: اگر مدعی علیه [طرفی که علیه او ادعایی مطرح شده] دعوی مدعی را قطع کند [و دعوی دیگری علیه مدعی مطرح کند] شنیده نمی‌شود، تا اینکه ادعای اول پاسخ داده شود و به صدور حکم منجر گردد، سپس دعوی دوم را از نو شروع می‌کند.

۷۳. هفتم: اگر یکی از طرفین دعوا زودتر شروع به طرح دعوی کند، همان شخص اولویت دارد. و اگر هر دو با هم طرح دعوا کنند، از آن کسی که در طرف راست دیگری قرار دارد شنیده می‌شود. و اگر یک مسافر و یک شخص ساکن در شهر با هم [در محکمه] حاضر گشتند، هر دوی آنها یکسان هستند، البته به شرطی که تأخیر منجر به زیان یکی از آنها نگردد، [مثلاً مسافری که همسفرانش منتظر او هستند و در صورت تأخیر، می‌روند و یا زنی که اگر تأخیر کند به شب می‌خورد] که در این صورت آن شخص مقدم داشته می‌شود تا ضرر دفع شود. و مکروه است بر حاکم که برای اسقاط حق [در نزد صاحب حق] و یا برای باطل کردن [دعوا در نزد مدعی] وساطت کند.

المَقْصِدُ الثَّانِي: فِي مَسَائِلٍ مُتَعَلِّقَةٍ بِالِدَّعْوَى وَهِيَ خَمْسٌ

۷۴. الأُولَى: قَالَ الشَّيْخُ: لَا تُسْمَعُ الدَّعْوَى إِذَا كَانَتْ مَجْهُولَةً، مِثْلُ أَنْ يَدَّعِيَ فَرَسًا أَوْ ثَوْبًا. وَ يُقْبَلُ الإِفْرَارُ بِالْمَجْهُولِ وَ يُلْزَمُ تَفْسِيرُهُ، وَ فِي الأَوَّلِ إِشْكَالٌ.

۷۵. أَمَّا لَوْ كَانَتْ الدَّعْوَى وَصِيَّةً، سُمِعَتْ وَ إِنْ كَانَتْ مَجْهُولَةً، لِأَنَّ الوَصِيَّةَ بِالْمَجْهُولِ جَائِزَةٌ

۷۶. وَ لَا بُدَّ مِنْ إِبْرَادِ الدَّعْوَى بِصِيغَةِ الْجَزْمِ، فَلَوْ قَالَ أَطْنُ أَوْ أَتَوْهُمْ لَمْ تُسْمَعْ. وَ كَانَ بَعْضُ مَنْ عَاصَرَنَاهُ يَسْمَعُهَا فِي التَّهْمَةِ، وَ يَحْلِفُ الْمُنْكَرُ وَ هُوَ بَعِيدٌ عَنِ شَبِّهِ الدَّعْوَى.

۷۷. الثَّانِيَّةُ: قَالَ: إِذَا كَانَ المُدَّعَى بِهِ مِنَ الأَثْمَانِ، اِفْتَقَرَ إِلَى ذِكْرِ جِنْسِهِ وَ وَصَفِهِ وَ نَقْدِهِ.



مقصد دوم: در مسائلی که متعلق به دعوا می شود

که عبارت از پنج مسأله است:

۷۴. اول: شیخ طوسی گفته: در صورتی که دادخواست مجهول باشد، شنیده نمی شود، مثل اینکه ادعا کند یک اسب یا یک لباس [از عمرو] طلب دارد. ولكن اقرار به شی مجهول پذیرفته است [مثلاً بگوید: زید از من چیزی طلب دارد] و بر او واجب است [آن شیء مجهول] را تفسیر و تبیین کند. در مورد اول جای اشکال است [چون چه بسا شخص می داند که فلانی طلب دارد اما صفات آن را یادش رفته].

۷۵. اما اگر دادخواست او وصیت باشد [مثلاً عمرو ادعا کند پدر زید به او چیزی را وصیت کرده]، هر چند مجهول باشد، شنیده می شود، چرا که وصیت به شیء مجهول جایز است. [مثلاً بگوید: به فلانی یک چیزی بدهید]

۷۶. و باید دادخواست را جزماً و قطعی بیان کند، پس اگر گفت: «گمان می کنم یا حدس می زنم»، دعوایش شنیده نمی شود. و یکی از فقهای هم عصر ما می گوید: [اگر مدعی علیه] در معرض تهمت باشد، دادخواست مدعی شنیده می شود، اما این نظر از اینکه شبیه دادخواست باشد، دور است [چرا که دادخواست باید جزمی باشد].

۷۷. دوم: شیخ طوسی گفته: اگر مدعی به [دادخواست] پول نقد باشد، نیاز دارد که مدعی جنس آن را و وصف آن را و نقد آن را بیان کند. [مثلاً بگوید: لیره‌ی طلائی مجدیه، که لیره، جنس آن و طلائی، وصف آن و مجدیه، نقد آن پول است].

۷۸. وَإِنْ كَانَ عَرْضاً مِثْلِيّاً ضَبَطَهُ بِالصِّفَاتِ، وَ لَمْ يَفْتَقِرْ إِلَى ذِكْرِ قِيمَتِهِ، وَ ذَكَرَ الْقِيمَةَ أَحْوْطَ.
وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِثْلِيّاً، فَلَا بُدَّ مِنْ ذِكْرِ الْقِيمَةِ، وَ فِي الْكُلِّ إِشْكَالٌ يَنْشَأُ مِنْ مُسَاوَاةِ الدَّعْوَى بِالْإِقْرَارِ.

۷۹. الثَّلَاثَةُ: إِذَا تَمَّتْ الدَّعْوَى هَلْ يُطَالَبُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ بِالْجَوَابِ أَمْ يَتَوَقَّفُ ذَلِكَ عَلَى الْتِمَاسِ
الْمُدْعَى فِيهِ تَرَدُّدٌ، وَ الْوَجْهُ أَنَّهُ يَتَوَقَّفُ، لِأَنَّهُ حَقٌّ لَهُ فَيَقِفُ عَلَى الْمَطْلَبَةِ.

۸۰. الرَّابِعَةُ: لَوْ ادَّعَى أَحَدُ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْقَاضِي فَإِنْ كَانَ هُنَاكَ إِمَامٌ رَافِعُهُ إِلَيْهِ. وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ،
وَ كَانَ فِي غَيْرِ وِلَايَتِهِ، رَافِعَهُ إِلَى قَاضِي تِلْكَ الْوِلَايَةِ وَ إِنْ كَانَ فِي وِلَايَتِهِ، رَافِعَهُ إِلَى خَلِيفَتِهِ.

الْخَامِسَةُ: يُسْتَحَبُّ لِلْخَصْمَيْنِ أَنْ يَجْلِسَا بَيْنَ يَدَيْ الْحَاكِمِ، وَ لَوْ قَامَا بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَ جَائِزاً



۷۸. و اگر از جمله کالاهای مثلی باشد [مثل گندم] باید آن را [با ذکر] صفات، معین و مشخص کند و نیازی نیست که قیمت آن هم ذکر شود، و البته ذکر قیمت مطابق احتیاط است. و اگر [آن دادخواست] از کالاهای مثلی نباشد [مثل گوسفند] حتماً باید قیمت آن را ذکر کند، البته در همه‌ی این احکام جای اشکال است؛ از این جهت که دادخواست با اقرار کردن مساوی است [همان‌طور که اقرار به موارد مذکور، بدون این قیود، شنیده می‌شود لازم است که ادعا و دادخواست هم به همان صورت قبول گردد]

۷۹. سوم: اگر دادخواست و دعوا کامل گردد، آیا پاسخ‌گویی از مدعی علیه طلب می‌گردد و یا این کار متوقف است بر اینکه مدعی آن را درخواست کند؟ در این حکم جای تردید است. نظر بهتر این است که طلب پاسخ‌گویی متوقف بر درخواست [مدعی] است؛ چرا که آن، حق مدعی است، پس بر درخواست او توقف دارد.

۸۰. چهارم: اگر کسی دادخواست احضار شهروندی را از قاضی داشته باشد، در این صورت اگر در آن شهر، امامی [قاضی] باشد دادخواست را به نزد او می‌برد و اگر در آنجا امامی نباشد، و آن شهروند در جایی غیر از منطقه، تحت ولایت امام باشد، آن دادخواست را به نزد قاضی همان ولایت می‌برد، و اگر [امامی نباشد] و آن شهروند در منطقه تحت ولایت آن قاضی باشد، دادخواست را به نزد جانشین آن قاضی می‌برد.

پنجم: مستحب است طرفین دعوا روبه‌روی حاکم شرع بنشینند و اگر در مقابل او ایستاده باشند هم جایز است.

المَقْصَدُ الثَّلَاثُ: فِي جَوَابِ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ وَهُوَ: إِمَّا إِقْرَارٌ أَوْ إنْكَارٌ أَوْ سَكُوتٌ
أَمَّا الإِقْرَارُ:

۸۱. فَيُلْزَمُ إِذَا كَانَ جَائِزَ التَّصْرِيفِ.

وَ هَلْ يُحْكَمُ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ دُونِ مَسْأَلَةِ الْمُدَّعِي؟ قِيلَ: لَا، لِأَنَّهُ حَقٌّ لَهُ فَلَا يُسْتَوْفَى إِلَّا بِمَسْأَلَتِهِ.
وَ صُورَةُ الْحُكْمِ أَنْ يَقُولَ: أَلْزَمْتُكَ، أَوْ قَضَيْتُ عَلَيْكَ، أَوْ إِدْفَعْ إِلَيْهِ مَالَهُ.



مقصد سوم: جواب مدعی علیه که عبارتست از: اقرار، یا انکار، یا سکوت

اما اقرار:

۸۱. اگر مدعی علیه محجور نباشد [و بتواند در اموالش تصرف کند] با اقرار کردن، آن دادخواست بر او لازم و نافذ می‌گردد.
و آیا بدون درخواست مدعی هم علیه او حکم می‌شود؟ یک نظر این که: خیر. چرا که آن حق است و جز با درخواست آن حق، پس گرفته نمی‌شود.
صورت حکم [قاضی] به این شکل است که می‌گوید: تو را الزام کردم یا علیه تو حکم کردم، یا مال او را به او بده.

۸۲. وَ لَوْ التَّمَسَّ أَنْ يَكْتَبَ لَهُ بِالْإِقْرَارِ، لَمْ يَكْتَبْ حَتَّى يَعْلَمَ اسْمَهُ وَ نَسَبَهُ، أَوْ يَشْهَدَ شَاهِدًا عَدْلًا. وَ لَوْ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْحَلِيَّةِ جَارًا، وَ لَمْ يَقْتَرِ إِلَى مَعْرِفَةِ النَّسَبِ، وَ اِكْتَفَى بِذِكْرِ حَلِيَّتِهِ

۸۳. وَ لَوْ ادَّعَى الْإِعْسَارَ، كَشَفَ عَنْ حَالِهِ. فَإِنْ اسْتَبَانَ فَقَرُّهُ، أَنْظَرَهُ. وَ فِي تَسْلِيمِهِ إِلَى غُرْمَائِهِ، لَيْسَتْ عَمَلُوهُ أَوْ يُؤَاجِرُوهُ رَوَايَتَانِ، أَشْهَرُهُمَا الْإِنْظَارُ حَتَّى يُوسِرَ.

وَ هَلْ يُحْبَسُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ حَالُهُ؟ فِيهِ تَفْصِيلٌ ذَكَرَ فِي بَابِ الْمُفْلَسِ.



۸۲. اگر مدعى بخواهد که این اقرار برای او نوشته شود، نوشته نمی‌شود تا اینکه قاضی اسم او [مدعى عليه] و نسبش را بشناسد و یا دو شاهد عادل گواهی دهند [که او را می‌شناسند]. و اگر ویژگی‌های ظاهری او را در شهادت دادن ذکر کنند، جایز است و لازم نیست که نسب او را بشناسد و به ذکر ویژگی‌های ظاهری اکتفا می‌شود.

۸۳. اگر [مدعى عليه] ادعای اعسار کند، از وضعیت او پرس و جو می‌شود. پس اگر فقرش معلوم شود، به او مهلت می‌دهند. و در مورد اینکه او را به بدهکارانش تحویل می‌دهند، تا او را به کاری بگمارند و یا او را اجیر [کسی می‌کنند که درآمدش را بگیرند] دو روایت وجود دارد، که روایت مشهورتر از بین دو روایت، این است که به او مهلت می‌دهند تا مال دار شود.

و آیا بازداشت [و زندان] می‌شود تا وضعیت او معلوم گردد؟ در این مورد تفصیلاتی است که در باب «مفلس» ذکر می‌گردد.

۸۴. وَاَمَّا الْإِنْكَارُ:

فَإِذَا قَالَ: لَا حَقَّ لَهٗ عَلَيَّ، فَإِنْ كَانَ الْمُدَّعِي يَعْلَمُ أَنَّهُ مُؤْضِعُ الْمُطَالَبَةِ بِالْبَيِّنَةِ، فَالْحَاكِمُ بِالْخِيَارِ، إِنْ شَاءَ قَالَ لِلْمُدَّعِي أَلْكَ بَيِّنَةٌ وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ؟ أَمَّا إِذَا كَانَ الْمُدَّعِي لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ مُؤْضِعُ الْمُطَالَبَةِ بِالْبَيِّنَةِ، وَجَبَّ أَنْ يَقُولَ الْحَاكِمُ ذَلِكَ أَوْ مَعْنَاهُ.

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ بَيِّنَةٌ عَرَفَهُ الْحَاكِمُ أَنَّ لَهُ الْيَمِينَ.

۸۵. وَ لَا يَخْلِفُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ إِلَّا بَعْدَ سُؤَالِ الْمُدَّعِي، لِأَنَّهُ حَقٌّ لَهُ فَيَتَوَقَّفُ اسْتِيفَاؤُهُ عَلَى الْمُطَالَبَةِ. وَ لَوْ تَبَرَّعَ هُوَ أَوْ تَبَرَّعَ الْحَاكِمُ بِإِخْلَافِهِ، لَمْ يُعْتَدَّ بِتِلْكَ الْيَمِينَ، وَ أَعَادَهَا الْحَاكِمُ إِنْ التَّمَسَّ الْمُدَّعِي.



۸۴. اما انکار:

اگر [مدعی علیه] بگوید: او هیچ حقی بر من ندارد، پس اگر مدعی باندان او در جایگاهی است که باید بیینه اقامه کند، در این صورت حاکم شرعی مختار است، اگر خواست به مدعی بگوید: آیا بیینه‌ای داری؟ و اگر خواست سکوت می‌کند. اما اگر مدعی نداند که در جایگاهی است که از او بیینه خواسته شده است، واجب است که حاکم شرعی آن را یا مفهوم آن را به او بگوید.

و اگر مدعی بیینه‌ای نداشته باشد، حاکم او را راهنمایی می‌کند که او حق سوگند دادن [منکر] را دارد.

۸۵. و مدعی علیه [منکر] قسم داده نمی‌شود مگر اینکه مدعی خواهان آن باشد. چرا که این کار حق او است، پس، گرفتن آن توقف بر درخواست او دارد. و اگر منکر از پیش خود قسم بخورد، یا قاضی بدون درخواست مدعی، وی را قسم دهد، به این سوگند توجهی نمی‌شود [لغو است] و اگر مدعی آن را درخواست کند، حاکم، آن را تکرار می‌کند.

۸۶. ثُمَّ الْمُنْكَرُ إِمَّا أَنْ يَحْلِفَ، أَوْ يَرُدَّ، أَوْ يَنْكُلَ.

فَإِنْ حَلَفَ، سَقَطَتِ الدَّعْوَى. وَ لَوْ ظَفَرَ الْمُدَّعِيَّ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَالِ الْغَرِيمِ لَمْ تَحِلَّ لَهُ مُقَاصَّتُهُ، وَ لَوْ عَاوَدَ الْمُطَالِبَةَ، أَثِمَّ وَ لَمْ تُسْمَعْ دَعْوَاهُ. وَ لَوْ أَقَامَ بَيْنَهُ بِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ الْمُنْكَرُ لَمْ تُسْمَعْ، وَ قِيلَ: يُعْمَلُ بِهَا مَا لَمْ يَشْتَرِطِ الْمُنْكَرُ سُقُوطَ الْحَقِّ بِالْيَمِينِ. وَ قِيلَ: إِنَّ نَسِيَّ بَيْنَتَهُ سَمِعَتْ وَ إِنْ أَحْلَفَ، وَ الْأَوَّلُ هُوَ الْمُرَوِيُّ.

۸۷. وَ كَذَا لَوْ أَقَامَ بَعْدَ الْإِخْلَافِ شَاهِدًا، وَ بَدَّلَ مَعَهُ الْيَمِينَ، وَ هُنَا أَوْلَى.

أَمَّا لَوْ أَكْذَبَ الْحَالِفُ نَفْسَهُ جَازَ مُطَالِبَتَهُ وَ حَلَّ مُقَاصَّتَهُ مِمَّا يَجِدُهُ لَهُ، مَعَ امْتِنَاعِهِ عَنِ التَّسْلِيمِ.



۸۶. سپس منکر: یا قسم می خورد یا قسم را به مدعی رد می کند و یا [از انجام آن] امتناع و نکول می کند. پس اگر منکر قسم بخورد، دعوا [از او] ساقط می گردد. و اگر بعد از آن، مدعی به مال منکر دست پیدا کند، تقاض کردن او از منکر جایز نیست. و اگر مجدداً از او مطالبه کند، گنهگار است و ادعای او شنیده نمی شود. و اگر به آنچه منکر قسم خورده است، بیته اقامه کند، شنیده نمی شود. و گفته شده: تا وقتی که منکر سقوط حق را با قسم خوردن شرط نکرده باشد، طبق شهادت بیته عمل می شود. و گفته شده: اگر مدعی بیته اش را فراموش کرده باشد، شهادت بیته ی او شنیده می شود، هر چند [منکر] قسم خورده باشد. در مورد نظر اول، روایت وجود دارد.

۸۷. همچنین اگر بعد از قسم خوردن، یک شاهد اقامه کند و به همراه آن شاهد [یعنی به جای شاهد دیگر] قسم بخورد، در این صورت، [به عدم قبول] اولویت دارد. [چرا که یک شاهد و قسم، از بیته، که دو شاهد است ضعیف تر است، پس هنگامی که در جایی که بیته باشد قبول نشود، به طریق اولی، یک شاهد و قسم مدعی هم قبول نمی گردد]

اما اگر منکر پس از قسم خوردن خودش را تکذیب کرد، جایز است که از او مطالبه کند و اگر مدعی به مالی از اموال او دست یافت حلال است که آن را تقاض کند، البته در صورتی که منکر، از تحویل آن بدهی امتناع ورزد.

۸۸. وَ إِنْ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعِي، لَزِمَهُ الْحَلْفُ، وَ لَوْ نَكَلَ سَقَطَتْ دَعْوَاهُ. وَ إِنْ نَكَلَ الْمُنْكَرُ، بِمَعْنَى أَنَّهُ لَمْ يَحْلِفْ وَ لَمْ يُرِدْ، قَالَ الْحَاكِمُ إِنْ حَلَفْتَ وَ إِلاَّ جَعَلْتُكَ نَاكِلاً. وَ يُكْرَرُ ذَلِكَ ثَلَاثًا، اسْتِظْهَارًا لِأَلَا فَرَضًا. فَإِنْ أَصَرَ، قِيلَ: يُقْضَى عَلَيْهِ بِالنُّكُولِ، وَ قِيلَ: بَلْ يُرَدُّ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعِي فَإِنْ حَلَفَ ثَبَتَ حَقُّهُ وَ إِنْ اِمْتَنَعَ سَقَطَ، وَ الْأَوَّلُ أَظْهَرُ وَ هُوَ الْمَرْوِيُّ.

۸۹. وَ لَوْ بَدَّلَ الْمُنْكَرُ يَمِينَهُ بَعْدَ النُّكُولِ لَمْ يُلْتَفَتْ إِلَيْهِ.

وَ لَوْ كَانَ لِلْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ، لَمْ يُقَلِّ الْحَاكِمُ: أَحْضَرَهَا، لِأَنَّ الْحَقَّ لَهُ. وَ قِيلَ: يَجُوزُ وَ هُوَ حَسَنٌ. وَ مَعَ حُضُورِهَا لَا يَسْأَلُهَا الْحَاكِمُ مَا لَمْ يَلْتَمِسِ الْمُدَّعِي.

وَ مَعَ الْإِقَامَةِ بِالشَّهَادَةِ، لَا يَحْكُمُ إِلاَّ بِمَسْأَلَةِ الْمُدَّعِي أَيْضًا. وَ بَعْدَ أَنْ يَعْرِفَ عَدَالَةَ الْبَيِّنَةِ، وَيَقُولُ: هَلْ عِنْدَكَ جَرِّحٌ؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ وَ سَأَلَ الْإِنْظَارَ فِي إِثْبَاتِهِ أَنْظَرَهُ ثَلَاثًا، فَإِنْ تَعَدَّرَ الْجَرِّحَ حَكَمَ بَعْدَ سُؤَالِ الْمُدَّعِي.



۸۸. و اگر [مدعی علیه] قسم را به مدعی رد کند، بر مدعی لازم است که قسم بخورد، و اگر امتناع ورزد دعوی او ساقط می‌گردد. و اگر منکر نکول کند؛ به این معنا که نه قسم بخورد و نه قسم را [به مدعی] رد کند، در این صورت، حاکم شرعی می‌گوید: اگر سوگند بخوری [که هیچ] وگرنه تو را ناکل قرار می‌دهم. و این گفته را برای روشن شدن موضوع، سه بار تکرار کند. در این صورت اگر منکر پافشاری [بر نکول] کند. گفته شده: علیه او به نکول حکم می‌شود، و گفته شده: قسم به مدعی رد می‌شود؛ پس اگر قسم خورد، حقیش ثابت می‌گردد و اگر امتناع ورزد [نکول کند] دعوی او ساقط می‌گردد. و نظر اول ظاهرتر است و روایت هم شده است.

۸۹. و اگر منکر، بعد از نکول قسم بخورد، به آن توجهی نمی‌شود.

و اگر مدعی بیینه داشته باشد، حاکم به او نمی‌گوید: آن بیینه [شهود] خود را حاضر کن، چرا که آن حق متعلق اوست. و گفته شده: جایز است [که حاکم بگوید: شهود خود را حاضر کن] و این نظر نیکویی است. و بعد از حضور شهود، حاکم شرعی از آن‌ها نمی‌خواهد [که شهادت دهند] تا وقتی که مدعی درخواست نکند. و پس از اقامه‌ی شهادت، باز حکم صادر نمی‌شود مگر مدعی درخواست [صدور حکم] نماید. و بعد از آنکه [حاکم] عدالت شهود را احراز کرد، [به منکر] می‌گوید: آیا بر فسق شهود دلیلی دارد؟ پس اگر منکر گفت: آری، و برای اثبات آن مهلت خواست؛ سه روز به او مهلت می‌دهد، پس اگر نتوانست فسق آن‌ها را اثبات کند، بعد از طلب مدعی [برای صدور حکم] حکم را صادر می‌کند.